درس‌نامه

# علوم قرآن دکتری

**تلخیص، تنظیم و تسهیل**
**کلیه منابع درس علوم قرآن دکتری**

**ویژه آزمون دکتری**
**رشته علوم قرآن و حدیث**

چاپ دوم؛ سال ۱۴۰۲

بسته‌های آموزشی حافظون
ویژه دروس تخصصی رشته قرآن و حدیث

درس‌نامه علوم قرآن دکتری
تلخیص، تنظیم و تسهیل کلیهٔ منابع درس علوم قرآن
ویژه آزمون دکتری
چاپ دوم؛ سال ۱۴۰۲
مؤلف: رسول محمدزاده
مهسا علی داد ابهری
همکار: حدیث ریاحی
ناشر: انتشارات آیات مبیّنات

**تمـــاس با مــا**

| | |
|---|---|
| شماره ثابت | ۰۲۱۳۳۵۵۱۷۵۱ |
| شماره همراه | ۰۹۱۹۸۰۰۰۹۷۰ |
| سایت | www.haafezoon.ir |
| ایمیل | haafezoon@gmail.com |
| سامانه دریافت پیامک | ۰۲۱۳۳۴۴۲۰۰۵ |

**در فضای مجازی ما را با شناسه haafezoon جستجو کنید.**

جهت دریافت اطلاعات تخصصی رشته خود و دریافت فایل‌های مکمل، عدد ۳ را به سامانه ۰۲۱۳۳۴۴۲۰۰۵ پیامک کنید.

# فهرست مطالب


**البیان فی تفسیر القرآن ........................................ ۵**

فصل اول. فضیلت قرآن ........................................ ۷

فصل دوم. اعجاز قرآن ........................................ ۱۲

فصل سوم. اوهام پیرامون اعجاز قرآن ........................................ ۲۴

فصل چهارم. معجزات دیگر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ........................................ ۳۰

فصل پنجم. احوال قاریان قرائات هفت‌گانه ........................................ ۳۶

فصل ششم. نگاهی بر قرائات هفت‌گانه ........................................ ۴۰

فصل هفتم. آیا قرآن بر هفت حرف نازل شده است؟ ........................................ ۴۸

فصل هشتم. صیانت قرآن از تحریف ........................................ ۵۸

فصل نهم. جمع و تدوین قرآن ........................................ ۷۴

فصل دهم. حجیت ظواهر قرآن ........................................ ۸۵

فصل یازدهم. نسخ در قرآن ........................................ ۹۰

فصل دوازدهم. مسأله بداء در آفرینش ........................................ ۱۲۵

**التمهید فی علوم القرآن ........................................ ۱۳۱**

فصل اول. وحی و قرآن ........................................ ۱۳۳

فصل دوم. نزول قرآن ........................................ ۱۴۲

فصل سوم. شناخت اسباب نزول ........................................ ۱۵۰

فصل چهارم. تاریخ قرآن ........................................ ۱۵۵

فصل پنجم. یکسان‌سازی مصاحف ........................................ ۱۶۲

فصل ششم. قرائات در پیدایش و تطور ........................................ ۱۶۹

فصل هفتم. ناسخ و منسوخ در قرآن ........................................ ۱۸۲

فصل هشتم. اِحکام و تشابه و حقیقت تأویل ........................................ ۱۸۹

فصل نهم. اعجاز قرآنی ........................................ ۱۹۳

فصل دهم. صیانت قرآن از تحریف ........................................ ۱۹۹

# فصل هفتم. آیا قرآن بر هفت حرف نازل شده است؟

**در این فصل می‌خوانیم:**

1. **ذکر روایت‌های نزول قرآن بر هفت حرف**
2. **نقد روایت حروف هفت‌گانه قرآن**
3. **وجوه حروف هفت‌گانه قرآن**

## ۱. ذکر روایت‌های نزول قرآن بر هفت حرف

در روایات اهل سنت آمده است که قرآن بر هفت حرف نازل شده است. مهم‌ترین آنها را از منابع اهل سنت بیان می‌کنیم:

۱) طبری از یونس و ابوکریب و آنان از ابن شهاب و او نیز از ابن عباس: حضرت رسول ﷺ فرمود: جبرئیل قرآن را با یك حرف بر من می‌خواند و من هم با همان یك حرف می‌خواندم، همواره از او تقاضا می‌کردم تا بر آن بیفزاید، او نیز زیاد می‌کرد تا به هفت حرف رسید.[1]

۲) طبری از ابوکریب با اسنادش از عبد الرحمن بن ابی لیلی از جدش از ابیّ بن کعب: من در مسجد بودم، مردی وارد گردید و مشغول نماز شد و نماز را با قرائتی خواند که من بر آن قرائت ایراد نمودم. آن‌گاه مرد دیگری وارد گردید و با قرائتی که غیر از قرائت اولی بود، نماز را به جای آورد، سپس هر سه به محضر پیامبر ﷺ وارد شدیم. من به ایشان عرضه داشتم: یا رسول اللّه! این مرد وارد شد و نمازش را با قرائتی خواند که من با آن مخالفت نمودم، سپس این مرد وارد شد و نمازش را با قرائتی غیر از قرائت رفیقش بود به جای آورد. حضرت رسول ﷺ به آنان دستور داد، با همان قرائت بخوانند و هر دو قرائت نمودند و ایشان هم آن‌ها را تحسین نمود. این جریان در من حالت دودلی و تکذیب ـــ ولی نه مانند تکذیب دوران جاهلیت ـــ ایجاد نمود. وقتی حضرت رسول ﷺ ناراحتی مرا دید، بر سینه من زد که عرق خجلت سراپای وجود مرا فراگرفت، سپس فرمود: ابیّ! به من فرمان داده شد که قرآن را با یك «حرف» بخوانم، درخواست نمودم که کار بر امت من آسان گردد، دفعه دوم نیز همان دستور تکرار شد و من همان درخواست را تکرار نمودم، بار سوم به من فرمان داده شد که قرآن را با هفت حرف بخوانم و به من گفته شد که خداوند در برابر هر نوبت دعایی که کردی و اجابت آن تعویق افتاد، یك دعای دیگری از تو می‌پذیرد، آن‌گاه من دوبار درخواست کردم: خدایا امت مرا ببخشای! دعای سوم را نیز برای روزی نگهداشتم که در آن روز همه حتی حضرت ابراهیم به دعای من نیازمندند.[2]

۳) طبری از ابوکریب با اسنادش از سلیمان بن صرد از ابیّ بن کعب: وارد مسجد شدم، قرائت مردی را شنیدم؛ از او سؤال نمودم که این قرائت را چه کسی به تو یاد داده است؟ گفت: حضرت رسول ﷺ ، پس او را به نزد ایشان بردم و عرضه داشتم: به قرائت این مرد گوش کنید! او قرائت نمود، حضرت فرمود: آفرین بر تو! عرضه داشتم: یا رسول اللّه! شما قرائت را به من چنین و چنان یاد داده‌اید که با قرائت این مرد تفاوت دارد، فرمود: بر تو نیز آفرین باد! عرضه داشتم: یا رسول

---

[1] این روایت را مسلم از حرمله از ابن وهب از یونس و خود بخاری با سندی دیگر نیز نقل کرده است و این مضمون را ابن برقی، نیز از ابن عباس روایت کرده است.

[2] مسلم این روایت را با اندکی زیادت آورده است و طبری از ابی کریب با طریقی دیگر و اختلاف اندک آورده است و مضمون مشابهی از طریق یونس بن عبدالاعلی صنعانی از ابیّ نقل شده است.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

اللّه! شما به هر یك از ما آفرین می‌گویید؟! آن‌گاه حضرت رسول دست خویش را به سینه من زد و گفت: خداوندا! شك و تردید را از دل ابیّ بر طرف کن! ابیّ می‌گوید: عرق سراپای وجود مرا فرا گرفت و ترس عجیبی در وجودم احساس نمودم، سپس حضرت رسول فرمود: دو فرشته به نزد من آمدند، یکی از آن‌ها گفت: قرآن را به یك حرف بخوان و دیگری گفت: بر وی اضافه کن! حضرت فرمود: من هم همین درخواست را نمودم، گفت: با دو حرف بخوان! این درخواست‌ها مکرر شد تا به هفت حرف رسید و فرمود: بر هفت حرف بخوان.

٤) طبری از ابوکریب از عبد الرحمن بن ابی بکره از پدرش: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل گفت: قرآن را به یك حرف بخوان! میکائیل گفت: از وی بخواه اضافه کند، من درخواست نمودم، جبرئیل گفت: با دو حرف بخوان و همین طور اضافه کرد تا به شش یا هفت حرف رسید. (تردید از ابوکریب است) سپس گفت: هر یك از این حرف‌ها کفایت می‌کند و مانند این است که بگویی «تعال یا هلّم» مگر این که با آن تلفظ، آیه عذاب به رحمت و آیه رحمت به عذاب مبدّل گردد.

٥) طبری از احمد بن منصور از عبد اللّه بن طلحه از پدرش، او نیز از پدر خود: مردی در نزد عمر بن خطاب قرآن خواند، عمر بر وی اعتراض نمود، آن مرد گفت: من در حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را با این قرائت خواندم، مرا تأیید نمود. عمر این گفتار را از وی نپذیرفت تا آن جا که هر دو مخاصمه را نزد حضرت رسول بردند، آن مرد عرضه داشت: یا رسول اللّه! آیا آیه را بر من چنین قرائت نکردی؟ حضرت رسول فرمود: آری. از این جریان چیزی در سینه عمر پیدا شد که رسول اکرم آن را در چهره‌اش احساس نمود. حضرت بر سینه عمر زد و فرمود: شیطان را از خود دور کن و این جمله را سه بار تکرار کرد، آن‌گاه فرمود: عمر! همه قرآن برابر است تا آنجا که آیه رحمت را به عذاب و آیه عذاب را به رحمت تغییر ندهی.[1]

٦) طبری از محمّد بن مثنّی از ابن ابی لیلی از ابیّ بن کعب: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در منطقه‌ای کنار قبیله غفار بود که جبرئیل بر وی نازل شد و گفت: یا رسول اللّه! خداوند تو را فرمان می‌دهد که قرآن را با حرف واحد به پیروانت یاد دهی. ایشان گفت: از خدا تقاضای عفو و اغماض دارم، زیرا پیروان من طاقت اجرای این دستور سنگین را ندارند. ابیّ می‌گوید: دفعه دوم جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند می‌فرماید که قرآن را به دو طریق بخوانند، باز ایشان گفت: از خداوند درخواست عفو دارم، جبرئیل برای بار سوم نازل گردید و گفت: از طرف خداوند اجازه هست که قرآن با سه طریق خوانده شود، باز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تقاضای عفو و اغماض نمود، عجز و ناتوانی امت را پیش کشید تا دفعه چهارم جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند اجازه می‌دهد که قرآن با هفت حرف خوانده شود و هریك از این حروف در خواندن قرآن، کفایت و تکلیف را ساقط می‌نماید.[2]

٧) طبری از ابی‌کریب از زر از ابیّ: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نزد احجار مراء، جبرئیل را دید و گفت: من بر مردمی بی‌سواد مبعوث گردیده‌ام که در میان آنان غلام و خدمتکار و پیرمرد و پیرزن وجود دارد، جبرئیل گفت: پس قرآن را با هفت حرف بخوانند.

---

[1] طبری از یونس بن عبدالاعلی از عمر بن خطاب، قضیه مشابهی را با هشام بن حکیم نقل کرده است و بخاری و مسلم و ترمذی داستان عمر با هشام را با اسناد دیگر و اختلاف الفاظ نقل کرده‌اند.

[2] این روایت را مسلم نیز در صحیحش آورده است و طبری شبیه آن را از ابوکریب از ابن ابی لیلی از ابیّ بن کعب، با اختلاف اندك نقل کرده است و از محمّد بن مثنی از ابیّ بن کعب نیز آورده است.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

۸) طبری از عمرو بن عثمان عثمانی با اسـناد خود از مقبری از ابوهریره: پیامبر فرمود: این قرآن با هفت حرف نازل گردیده است که می‌توانید آن را با هر يك از این حروف بخوانید و در این مورد سختگیری نیست، فقط دقت کنید که آیه رحمت را به عذاب و آیه عذاب را به رحمت تغییر ندهید.

۹) طبری از عبید بن اسباط با اسناد خود از ابی سلمه و او هم از ابوهریره: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: قرآن با هفت حرف نازل گردیده است، مانند: «علیم، حکیم، غفور، رحیم»

۱۰) طبری از سعید بن یحیی از عاصم از زر از عبد اللّه بن مسعود: ما در عدد آیات یکی از سوره‌ها بحث و اختلاف نمودیم که آیا سـی و پنج آیه اسـت یا سـی و شـش آیه، به نزد حضـرت رسـول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفتیم، دیدیم که با علی بن ابی طالب علیه‌السلام به گفت‌وگوی سرّی پرداخته است، گفتیم: یا رسـول اللّه! ما در قرائت فلان سـوره اختلاف نظر پیدا نموده‌ایم. چهره ایشـان سرخ گردید و فرمود: ملت‌های گذشته در اثر اختلافی که در میانشان پدید آمد، هلاك شدند؛ آن‌گاه مطلبی را مخفیانه به علی علیه‌السلام گفت، علی به ما فرمود که: حضرت رسـول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به شـما دسـتور می‌دهد که قرآن را همانطور که یاد گرفته‌اید، بخوانید.

۱۱) قرطبی از ابوداوود از ابی: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: ابیّ! قرآن می‌خواندم که بر من گفته شد که می‌خواهی قرآن را با يك حرف بخوانی یا به دو حرف؟ فرشته‌ای که در پیش من بود، گفت: بگو با دو حرف! سپس به من گفته شد: می‌خواهی قرآن را با دو حرف بخوانی یا با سـه حرف؟ باز همان فرشـته گفت: بگو با سـه حرف! بدین گونه تا به هفت حرف رسـید، آن‌گاه گفته شد که قرآن را با هر يك از این حروف هفت‌گانه بخوانی کفایت می‌کند، اگر خواستی علیما بگویی یا سمیعاً یا عزیزاً و یا حکیماً، بگو به شرط این که آیه عذاب را با آیه رحمت مخلوط نکنی.

## ۲. نقد روایت حروف هفت‌گانه قرآن

**۱) مخالفت با روایات صحیح اهل بیت علیهم‌السلام**

الف) روایت صحیح زراره از امام باقر علیه‌السلام: «إن القرآن واحد نزل من عند واحد، و لکن الاختلاف یجیء من قبل الرواة»

ب) فضـیل بن یسـار نیز از امام صـادق علیه‌السلام سـؤال نمود که مردم می‌گویند قرآن با هفت حرف نازل گردیده اسـت، نظر شـما چیست؟ حضرت فرمود: «کذبوا ـ أعداء اللّه ـ و لکنه نزل علی حرف واحد من عند الواحد»

مرجع بعد از پیامبر، کتاب خدا و اهل بیتی هستند که مشمول آیه تطهیرند، از این رو کلام مخالف روایت صحیح ایشان، ارزشی ندارد و ما به سبب این عدم اعتبار و سقوط حجیت، به بررسی سند روایات مذکور نمی‌پردازیم.

**۲) تناقض و اختلاف در مضمون روایات**

الف) بعضی از آن‌ها دلالت دارند بر این که جبرئیل با یک حرف بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خواند و پیامبر درخواست زیادت کرد و بر آن اضـافه شد تا به هفت حرف رسید؛ یعنی افزایش به صـورت تدریجی بوده است و در برخی آمده که زیادت در مرتبه اول یا سوم بوده و در بعضی در مرتبه سوم، امر به قرائت به سه حرف و در مرتبه چهارم به هفت حرف است.

ب) برخی از روایات دلالت دارند که زیادات همه در یک مجلس واقع شده است و درخواست زیادت پیامبر با راهنمایی میکائیل بوده اسـت و جبرئیل بر آن تا هفت حرف افزوده اسـت، ولی بعضـی دیگر دلالت می‌کند که جبرئیل بدون راهنمایی میکائیل و درخواست پیامبر، خود به آسـمان بالا می‌رفت و رخصت می‌آورد و این عمل را تکرار نمود تا برای خواندن قرآن با هفت حرف، رخصت صادر شد.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

ج) بعضی از این روایت‌ها می‌گوید که ابیّ وارد مسجد گردید و مردی را دید که برخلاف او قرآن می‌خواند و بعضی دیگر دلالت می‌کنند بر این که ابیّ در مسجد بوده و دو نفر وارد شدند و بر خلاف قرائت او خوانده‌اند.

د) پاسخی که از پیامبر خدا ﷺ درباره اختلاف قرائت‌ها، نقل شده است دارای اختلاف است و گاهی پاسخ با سوال تناسب ندارد؛ چنان که در روایت ابن مسعود گذشت، در حالی که سوال ایشان بر سر تعداد آیات سوره بود، پاسخ داده شد که همان طور که قرائت را فراگرفته‌اید، بخوانید.

۳) **نازل شدن قرآن با حروف هفت‌گانه، معنای معقول و قطعی و صحیحی را برای ما نشان نمی‌دهد.** مطلبی با این اهمیت، آن هم درباره قرآن، اگر بر واقعیت استوار بود، این گونه مجمل و پیچیده و به صورت یك معمای غیر قابل درک، مطرح نمی‌شد.

## ۳. وجوه حروف هفت‌گانه قرآن

**وجه اول: معانی نزدیک به هم:**

مقصود از حروف هفت‌گانه، الفاظ و کلمات هفت‌گانه‌ای است که از نظر معنی نزدیک به هم هستند. مانند «عجّل» و «اسرع» و «اسع» که هر سه کلمه تقریباً یک معنی دارند.

حروف و کلمات هفت‌گانه تا دوران خلافت عثمان در قرآن وجود داشت ولی او دستور داد که قرآن تنها با یك حرف خوانده شود و دیگر قرآن‌ها را، که با حروف شش‌گانه دیگر نوشته شده بود، بسوزانند و از بین ببرند.

**طرفداران:** طبری، قرطبی، ابوعمرو بن عبدالبرّ.

طرفداران این وجه به روایاتی استدلال کرده‌اند که برخی گذشت و به چند نمونه دیگر از آن‌ها اشاره می کنیم:

روایت اول: یونس از ابن شهاب: سعید بن مسیّب مرا خبر داد که کسی که خدا در آیه ﴿إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ﴾ (نحل/۱۶) از وی خبر داده است، یکی از کاتبان وحی است، پیامبر بر او خواتم آیات مانند: ﴿سمیع علیم﴾ یا ﴿عزیز حکیم﴾ را املاء می‌کرد و به وحی مشغول می‌شد و او از ایشان درباره این انتخاب یکی از این خواتم سوال می‌کرد و پیامبر می‌فرمود: هر کدام را که نوشتی، همان است. این امر او را به فتنه انداخت و گفت: پیامبر اختیار نگارش قرآن را با من گذاشت و هر چه می‌خواستم نوشتم.

روایت دوم: انس آیه ﴿إِنّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلاً﴾ (مزمل/۶) را به صورت «اصوبُ قیلاً» قرائت می‌کرد و می‌گفت که اقوم و اصوب و اهدی یک معنی هستند.

روایت سوم: ابن مسعود آیه ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً﴾ (یس/۵۳) را چنین می‌خواند: «ان کانت الا زقیه واحده».

روایت چهارم: طبری از محمّد بن بشار و ابی سائب از همام نقل کرده که: ابوالدرداء آیه ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الأَثِيمِ﴾ (دخان/۴۴-۴۳) را به مردی می‌آموخت ولی آن مرد مرتب اشتباه می‌خواند. چون ابوالدرداء آیه را زیاد تکرار نمود و دید که آن مرد نمی‌فهمد آیه را چنین خواند: «إن شجره الزقوم طعام الفاجر» زیرا الأثیم و الفاجر به یک معنی است.

همچنین روایاتی که دلالت بر توسعه دارند؛ به این مفهوم که آیه رحمت به عذاب و بالعکس تبدیل نشود. این گفتار معنایی جز این ندارد که می‌توان کلمات هفت‌گانه را به‌جای یکدیگر بکار برد، به شرطی که این استثنا مراعات شود؛ به این صورت که روایات مجمل را حمل بر معانی نزدیک هم می‌کنیم و روایات وسعت معنایی را مفسر آنها قرار می‌دهیم.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

**پاسخ:**

روایات ذکر شده مفاد و معنای صحیحی ندارند و باید همه را دور انداخت، زیرا:

۱) اولاً آن معانی که حروف هفت‌گانه را به آن تأویل نموده‌اند، تنها در برخی از آیات و کلمات قرآن که مترادف است و الفاظ هم معنی دارد، درست می‌باشد ولی در اکثر آیات و کلمات قرآن که الفاظ مترادف ندارند، چگونه تطبیق می‌گردد؟!

۲) ثانیاً اگر منظور این باشد که حضرت رسول ﷺ تبدیل کلمات قرآن را به کلمات دیگر تجویز نموده است، این عمل قرآن را از درجه اعتبار ساقط می‌نماید. در حالی که قرآن معجزه ابدی و حجت بر تمام بشریت است و این عمل موجب ترک قرآن نازل شده و بی‌اعتنایی به شأن آن است. کدام عقل سالم می‌پذیرد که پیامبر اجازه دهد سوره یس اینگونه تلاوت شود: یس ، والذکر العظیم ، إنك لمن الانبیاء ، علی طریق سوي ، إنزال الحمید الکریم ، لتخوف قوما ما خوف أسلافهم فهم ساهون. در اینصورت چشم کسانی که تحریف را مجاز می‌دانند، روشن باد که خود پیامبر راه را بر ایشان باز کرده است!

و چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که فرمود: ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاء نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾ (یونس/۱۵) اگر شخص پیامبر مجاز نباشد از پیش خود قرآن را تغییر دهد، چگونه می‌توان به دیگران چنین اجازه‌ای داد؟ شاهد این مطلب روایتی از پیامبر است که ایشان به براء بن عازب دعایی را تعلیم نمود و براء بن عازب به جای کلمه نبیک مرادف آن، یعنی رسولک را خواند، حضرت رسول بر او اشکال کردند و از این تصرف و تبدیل یک کلمه از دعا منع فرمودند. اگر پیامبر تا این حد در الفاظ دعا دقت می‌کند و کوچک‌ترین تغییر و تصرف را روا نمی‌دارند، پس چگونه ممکن است اجازه دهد در الفاظ قرآن تغییر و تبدیل ایجاد شود؟!

روایات دلالت دارند که خود پیامبر بر حروف هفت‌گانه قرائت نموده است، اگر چنین بود طرفداران این کلام باید آن حروف را به ما نشان بدهند، زیرا اگر چنین کلماتی وجود داشت، خدا وعده حفظ آنچه نازل کرده را داده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر/۹)

۳) از روایت‌های گذشته چنین برمی‌آید که علت نزول قرآن با حروف هفت‌گانه این بوده است که در قرائت توسعه و گشایشی برای مسلمانان حاصل شود، زیرا همه مسلمانان نمی‌توانستند، قرآن را یك جور و با یک لفظ خاص بخوانند، در حالی‌که دیدیم کلمات هفت‌گانه نه تنها وسیله گشایش مسلمانان و به نفع و صلاح آنان نگردید، بلکه در میان آن‌ها تکفیر و اختلاف و دودستگی ایجاد نمود، تا جایی که عثمان آنها را در یک حرف محصور کرد و دستور سوزاندن سایر مصاحف را داد.

**وجه دوم: فصول هفت‌گانه**

دومین وجه از وجوه ده‌گانه در تفسیر و تأویل حروف هفت‌گانه قرآن این است که مراد از حروف هفت‌گانه ابواب هفت‌گانه‌ای است که قرآن کریم بر آن فصول تقسیم می‌شود و آن‌ها عبارتند از: آیات زجر، آیات امر، آیات حلال، آیات حرام، آیات محکم، آیات متشابه، آیات امثال.

وجه استدلال این نظر در استناد به روایت یونس از ابن مسعود از پیامبر ﷺ است که حضرت فرمود: «اولین کتاب آسمانی یك فصل بیش نبود و تنها با یك حرف نازل گردیده بود ولی قرآن دارای فصول هفت‌گانه بوده و بر هفت حرف نازل شده است: امر، نهی، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال. پس حلال آن را حلال و حرامش را حرام بدانید و به آن‌چه امر شدید، عمل کنید و از


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

آن‌چه نهی شده‌اید، خودداری ورزید و از امثالش عبرت بگیرید و به محکمات و آیات واضح آن عمل کنید و به متشابهاتش نیز که مفهومش بر شما روشن نیست، مؤمن باشید و بگویید: به قرآن ایمان آوردم، همه آن از سوی پروردگار است»

**پاسخ:**

۱) ظاهر این روایت این است که حروف هفت‌گانه‌ای که قرآن با آن‌ها نازل گردیده است، غیر از ابواب و فصول هفت‌گانه آن است. بنابراین، با این روایت نمی‌توان حروف هفت‌گانه را به ابواب هفت‌گانه تفسیر نمود.

۲) تعارض با روایت ابی کریب از ابن مسعود: خداوند قرآن را به پنج حرف نازل نموده است: حلال، حرام، محکم، متشابه، امثال.

۳) تزلزل مفاد و مفهوم این روایت، زیرا زجر و حرام هر دو به یك معنی می‌باشند. بنابراین، فصول قرآن بر خلاف آن‌چه در اول روایت تعیین شده است، از هفت فصل به شش فصل تقلیل می‌یابد. علاوه بر این در قرآن موضوعات مهم دیگری مانند مبدا و معاد و قصص و احتجات و معارف و غیر اینها هم هست که در این ابواب هفت‌گانه داخل نمی‌باشند و اگر بخواهند اینها را در محکمات و متشابهات بگنجانند، باید در مورد باقی ابواب هم چنین کنند و در اینصورت تمام قرآن در این دو حرف می‌گنجد.

٤) ناسازگاری با روایت‌های گذشته، زیرا بنابر این روایت‌ها، علت نزول قرآن بر حروف هفت‌گانه، تخفیف برای مسلمانان و حل مشکل عدم توانایی آنان بر قرائت قرآن با روش واحد معرفی شده که در فصول هفت‌گانه، این اثر و خاصیت وجود ندارد.

۵) بعضی از روایات گذشته، صراحت دارد در این که منظور از حروف هفت‌گانه همان وجوه قرائات است که قاریان در آن اختلاف داشتند و این روایت، حتی اگر دلالتش کامل باشد، نمی‌تواند قرینه‌ای بر خلاف آنها باشد.

**وجه سوم: فصول هفت‌گانه به معانی دیگر**

سومین وجه از وجوه ده‌گانه این است که منظور از ابواب هفت‌گانه: امر، زجر، ترغیب، ترهیب، جدل، قصّه ها و مثل‌هاست.

دلیل این نظریه استناد به روایتی از محمّد بن بشار از ابی قلامه است: از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من چنین رسیده که قرآن با هفت حرف نازل شده است که عبارتند از: امر، زجر، ترغیب، ترهیب، جدل، قصص و مثل‌ها.

**پاسخ:**

همان مواردی که وجه دوم ذکر شد.

**وجه چهارم: لغت‌های فصیح**

چهارمین وجه از وجوه ده‌گانه همان لغت‌های فصیح عرب (قریش، هذیل، هوازن، یمن، کنانه، تمیم و ثقیف) است که در تمام قرآن پخش گردیده است.

**از طرفداران:** بیهقی، ابهری و صاحب قاموس.

**پاسخ:**

ایراداتی که این نظر را رد می‌کند عبارتند از:

۱) اولاً: در روایت‌های گذشته، مراد از حروف هفت‌گانه مشخص شده است و حمل آن بر امثال این معنا، قابل تطبیق بر مورد نیست و با این معنا سازش ندارد.

هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

۲) ثانیاً: مخالفت با این نقل از عمر که می‌گفت: قرآن تنها با لغت «مضر» نازل شده است. و نقل دیگری از او که قرائت ابن مسعود را که جمله ﴿حتی حین﴾ را «عتی حین» می‌خواند، انکار نمود و به وی نوشت که قرآن با لغت «هذیل» نازل نگشته است و باید لغت «قریش» را به مردم یاد بدهی نه لغت هذیل را.

مخالفت با آنچه از عثمان نقل شده که: به طوایف سه‌گانه گفت: اگر در قرائت قرآن با زید بن ثابت اختلاف پیدا نمودید با لغت قریش بنویسید، زیرا قرآن با لغت قریش فرود آمده است.

مخالفت با این نقل: عمر و هشام بن حکیم در قرائت سوره فرقان اختلاف نمودند. هشام با قرائتی خواند، پیامبر ﷺ فرمود: این‌چنین نازل گردیده است و عمر با قرائت دیگری خواند، باز حضرت فرمود: چنین نازل شده است، سپس فرمود: این قرآن با هفت حرف نازل شده است. در صورتی که می‌دانیم عمر و هشام هر دو از قبیله قریش بودند و قرآن را با لغت قریشی می‌خواندند، موجب و علتی برای اختلاف آنان در قرائت از نظر لغت نبود تا بتوانیم اختلاف در حروف را به اختلاف در لغات تفسیر کنیم و این قول به غیرعلم و تحکم بی‌دلیل است.

۳) اگر طرفداران این نظریه منظورشان این باشد که قرآن بر لغاتی مشتمل است که لغت قریش از آن‌ها خالی است، در این صورت نزول قرآن با این لغات هفت‌گانه نه تنها موجب تسهیل قرائت نخواهد بود، بلکه آن را مشکل‌تر خواهد نمود و از طرف دیگر این گفتار با واقع مطابقت نمی‌کند، زیرا لغت قریش برتری و تفوق بر سایر لغات داشته، از میان تمام لغات، کلمات فصیح را جمع آوری نموده است و در این مورد به مرحله‌ای رسیده است که عربی بودن یك جمله را با همان لغت می‌سنجند و در قواعد عربی به آن لغت رجوع می‌کنند و اگر منظورشان این باشد که قرآن بر لغات قبایل دیگر نیز مشتمل است ولی این لغات با لغات قریش متحد می‌باشد. در این صورت دلیلی نیست که آن را به لغات هفت‌گانه منحصر کنیم زیرا طبق بیان ابوبکر واسطی، در قرآن بیش از پنجاه لغت که همه آن‌ها با لغت قریش متحد می‌باشند، به کار رفته است.

**وجه پنجم: لغات مضر**

منظور از حروف هفت‌گانه، لغات هفت‌گانه‌ای‌ست که تیره‌های مختلف و هفت‌گانه قبیله «مضر»: قریش، اسد، کنانه، هذیل، تمیم، ضبّه و قیس، با آن‌ها تکلم می‌کردند.

**پاسخ:**

اشکالات وارد بر وجه چهارم، موجب رد این وجه نیز می‌گردد.

**وجه ششم: اختلاف در قرائات**

منظور از حروف هفت‌گانه همان قرائت‌های هفت‌گانه می‌باشد. از برخی طرفداران این وجه نقل شده است که: در وجوه اختلاف قرائات تدبر کردم و مجموع قرائت‌های مختلف قرآن را هفت صورت یافتم:

۱) تغییر در حرکت یك کلمه نه ساختمان و معنای آن، مثل ﴿هنّ أطهرلكم﴾: به ضم و یا فتح «هاء» در اطهر

۲) تغییر در حرکت کلمه و ساختمان و معنای آن، مانند: ﴿ربّنا باعد بين أسفارنا﴾: «باعد» به صیغه ماضی و امر

۳) تغییر صورت معنا و محفوظ ماندن صورت، مانند: ﴿كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ﴾ و «کالصّوف المنفوش»

۴) تغییر حروف یك کلمه و معنا در عین محفوظ ماندن صورت آن، مانند ﴿ننشزها﴾ و «ننشرها»

۵) تغییر صورت و معنی، مانند: ﴿وَ طَلَحٍ مَنْضُودٍ﴾ و «و طلع منضود».


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

٦) تغییر با تقدیم و تأخیر، مانند: ﴿وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ﴾ و «و جاءت سكرة الحقّ بالموت».

٧) تغییر با زیادت و نقصــان، مانند: ﴿تسع وتسعون نعجة **انثى**﴾ و ﴿امّا الغلام فكان **كافرا و كان** ابواه مؤمنين﴾ و ﴿فانّ الله من بعد اكراههنّ **لهنّ** غفور رحيم﴾

**پاسخ:**

١) این تفســیر هیچ‌گونه دلیل و گواهی ندارد، به خصــوص این که افراد مورد خطاب در روایات حروف هفت‌گانه اصــلاً از این‌گونه اختلاف قرائت‌ها اطلاعی نداشتند.

٢) از وجوه اختلافی که ذکر گردید، یکی تغییر معنا بود و دیگری عدم تغییر معنی؛ در صــورتی که این دو وجه را باید تنها يك وجه حساب کنیم؛ زیرا وضعیت لفظ و قرائت با آن تغییر نمی‌کند و نسبت دادن اختلاف لفظ به آن، مانند وصف شیء به متعلق آن اسـت و از این رو، اختلاف در ﴿طَلۡحٖ مَّنضُودٖ﴾ و ﴿كَٱلۡعِهۡنِ ٱلۡمَنفُوشِ﴾ از یک قسـم اسـت، چون در اختلاف قرائت‌ها تنها لفظ مورد نظر می‌باشد، نه معنا.

٣) از وجوه اختلافی که ذکر شد، یکی تغییر صورت لفظ و دیگری عدم تغییر آن بود و واضح است که این دو مورد مانند: ﴿و طَلۡحٖ﴾ و ﴿ننشزها﴾ در یک قسـم اسـت، زیرا بقای صـورت در مکتوب اسـت و نه در قرائت و قرآن برمبنای متن قرائت شـده است و نه متن مکتوب و آنچه از آسمان نازل شده است لفظ است نه متن.

٤) روایات حروف هفت‌گانه در این معنی صـراحت دارند که قرآن در ابتدا با حرف واحد نازل شـده بود، سـپس با درخواسـت پیامبر اجازه قرائت آن به هفت وجه رسـید و واضـح اسـت که مراد از حرف واحد نمی‌تواند این اختلافات باشـد و چگونه ممکن است که منظور از اختلاف قرائات سبعه، مجموع آن باشد.

٥) اکثر آیات قرآن در میان تمام قاریان مورد اتفاق بوده و کوچك‌ترین اختلافی در قرائت آن‌ها نبوده است و اگر موارد اتفاق را بر موارد اختلاف یاد شده اضافه کنیم، هشت قسم می‌شود و برگشت آن به حروف هشت‌گانه می‌شود نه حروف هفت‌گانه!

٦) به طوری که در داسـتان عمر و در بعضـی از روایات گذشـته آمده اسـت، مورد این روایات، اختلاف قاریان در کلمات قرآن می‌باشد و بنابراین نظریه، خود این اختلاف یکی از حروف هفت‌گانه است ولی حضرت رسول ﷺ احتیاجی نداشت که در مقام رفع خصـومت و اختلاف آن‌ها، با نازل شـدن قرآن با هفت حرف اعتذار نماید و آن را توجیه کند، آیا ممکن اسـت نازل نمودن جبرئیل يك حرف و دو حرف و سـپس سـه حرف و بالأخره هفت حرف را به این اختلافات حمل کنیم؟! و جزائری به انصاف سخن گفته است که: سخنان مختلفی در باب حروف هفت‌گانه بیان شده است و بیشتر آنها از صواب به دور است.

### وجه هفتم: اختلاف در قرائت‌ها به معنایی دیگر

مقصود از حروف هفت‌گانه همان وجوه اختلاف در قرائت است، لیکن به معنای دیگری غیر از وجه گذشته است.

زرقانی آن را در اللوائح، از ابوالفضل رازی نقل کرده است: اختلاف در کلام، نمی‌تواند خارج از جهات هفت‌گانه زیر باشد:

١. اختلاف در اسماء از نظر مفرد و تثنیه و جمع بودن و همچنین از نظر مذکر و مؤنث بودن.
٢. اختلاف در صرف افعال از نظر ماضی و مضارع و امر بودن.
٣. اختلاف از لحاظ اعراب و حرکات.
٤. اختلاف از لحاظ زیاده و نقصان.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

۵. اختلاف از جهت تقدیم و تأخیر.
۶. اختلاف به وسیله تغییر و تبدیل کلمات (ابدال).
۷. اختلاف لهجه‌ها مانند: فتح، اماله، ترقیق، تفخیم، اظهار و ادغام و غیر آن‌ها که ممکن است قبیله‌ای یکی از این‌ها را در کلمه‌ای به کار برد و قبیله‌ای دیگر عکس و خلاف آن را.

**پاسخ:**

۱) ایراد اول و چهارم و پنجم که به نظریه ششم وارد بود، بر این نظریه نیز وارد است.
۲) اختلاف در اسماء و افعال که در این نظریه، دو نوع محسوب شده است، هر دو از یك باب، یعنی اختلاف در هیئت است و با این حساب اقسام اختلاف بیش از شش جهت نخواهد بود. اگر بنا باشد که در این تقسیم‌بندی تمام خصوصیات را در نظر بگیریم، باید هر یك از تثنیه، جمع، تذکیر، تأنیث و همچنین ماضی، مضارع و امر بودن را یك قسم مستقل به حساب بیاوریم و در این صورت وجوه اختلاف بیش‌تر خواهد شد نه هفت وجه. ضمناً طبق نقل زرقانی از ابن قتیبه، اختلاف در ادغام، اظهار، رَوم، اشمام، تخفیف و تسهیل در یك کلمه آن را از لفظ واحد بودن خارج نمی‌کند، تا بتوانیم آن‌ها را در ردیف اختلاف در کلمه و حرف محسوب بداریم.

بنابراین به عقیده ما، اختلاف در قرائت بیش از ٦ قسم متصوّر نیست:

۱) اختلاف در هیأت کلمه، نه در ماده آن؛ مانند اختلاف در ماضی و امر بودن کلمه «باعد» و مانند اختلاف در مفرد و جمع بودن «امانتهم».
۲) اختلاف در ماده کلمه، نه در هیئت آن؛ مانند اختلاف در کلمه «ننشزها» که گاهی با «راء» و گاهی با «زاء» تلفظ می‌شود.
۳) اختلاف، هم در ماده و هم در هیئت آن؛ مانند اختلاف در «عهن» و «صوف».
٤) اختلاف در هیئت از نظر اعراب؛ مانند اختلاف در «و ارجلکم» که گاهی با «نصب» لام خوانده می‌شود و گاهی با «جر» آن.
۵) اختلاف به وسیله تقدیم و تأخیر.
٦) اختلاف به وسیله زیادت و نقصان؛ که مثال این دو قسم اخیر قبلاً گذشت.

**وجه هشتم: کثرت در مرتبه آحاد**

هدف روایات از حروف هفت‌گانه، تعیین عدد هفت نیست، بلکه منظور کثرت در مرتبه آحاد و یکان است. بنابراین، حروف هفت‌گانه به معنای حروف فراوان و زیاد خواهد بود.

**از طرفداران:** قاضی عیاض و پیروان وی.

**پاسخ:**

این نظریه بر خلاف ظاهر روایات است که عدد هفت را در این روایات نمی‌توان به کثرت در آحاد حمل نمود.

مشخص نیست در این نظریه هدف و منظور از حروف هفت‌گانه چیست، معنایی برای این حروف گفته نشده است، پس باید حروف را با یکی از وجوه گذشته، معنی نمود و در این صورت اشکالاتی که موجب رد وجوه دیگر می‌شد، بر این نظریه نیز وارد می‌شود.

**وجه نهم: قرائت‌های هفت‌گانه**

**پاسخ:**

۱) اگر منظور از این هفت قرائت، همان قرائت‌های هفت‌گانه معروف باشد، بطلان آن در فصل قبل، توضیح داده شد.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

۲) اگر منظور از آن، هفت قرائت به طور مطلق و بدون تعیین باشد، مسلّم است که تعداد قرائت‌ها بیش‌تر از هفت است و اگر کسی چنین توجیه و تفسیر کند که گرچه تعداد قرائت‌ها در قرآن بیش‌تر است ولی کلمات قرآن را اگر یکایک حساب کنیم، هر کلمه‌ای بیش از هفت نوع خوانده نمی‌شود. جواب این است که اگر منظور، اکثر و اغلب کلمات قرآن باشد؛ این گفتار درست نخواهد بود، زیرا کلماتی که در قرآن با هفت قرائت خوانده می‌شود بسیار کم هستند و اگر منظور بعضی از کلمات قرآن باشد، اشکال دیگری پیش می‌آید که بعضی از کلمات قرآن با بیش از هفت قرائت تلفظ می‌شوند، مانند ﴿و عبدالطّاغوت﴾ که با بیست و دو قرائت و کلمه ﴿افّ﴾ که با بیش از سی شکل خوانده می‌شود.

۳) عدم انطباق با روایات

**وجه دهم: لهجه‌های مختلف**

لهجه‌های مختلف که ممکن است در يك لفظ وجود داشته باشد، مثلاً «قاف» را در کلمه «یقول» عراقی‌ها به «گاف» فارسی و شامی‌ها به همزه تبدیل می‌کنند. این امر به جهت تسهیل قرائت قبایل و کسانی‌ست که با آن لهجه آشنایی ندارند و تعبیر به عدد هفت نیز رمز و در بیان کثرت است نه عدد معین.

**از طرفداران:** رافعی.

**پاسخ:**

بر این وجه با این‌که بهترین وجه در این زمینه است باز هم اشکالاتی وارد است که آن را رد می‌کند:

۱) اولاً: منافات با روایتی که از عمر و عثمان نقل شده، که به نقل آنان قرآن به لغت و لهجه قریش نازل شده است و حتی عمر، ابن مسعود را که ﴿حتّی حین﴾ را «عتی حین» می‌خواند، منع نمود، به دلیل این که این قرائت بر خلاف لغت و لهجه قریش می‌باشد.

۲) ثانیاً: ناسازگار با روایت اختلاف عمر و هشام که هر دو از قریش بودند.

۳) ثالثاً: منافات با مورد این روایات و صراحت قسمتی از آن‌ها، زیرا از این روایات چنین بر می‌آید که منظور از حروف هفت‌گانه، اختلاف در جوهر و اصل لفظ است نه در چگونگی تلفظ آن.

٤) رابعاً تأویل و حمل کردن عدد هفت به کثرت و بر معنای رمزی و کنایی، خلاف ظاهر این روایات بلکه خلاف صریح پاره‌ای از آن‌هاست. لازمه این نظر آن است که الان هم می‌توان قرآن را با لهجه‌های متعدد قرائت نمود، در صورتی که این حکم بر خلاف سیره و روش قطعی مسلمانان است. البته اگر قائلین به این وجه ادعا کنند که جواز قرائت به لهجه‌های مختلف نسخ شده و لذا الان فقط با یک لهجه باید قرآن را قرائت کنیم، پاسخ این است که این، ادعایی است بدون دلیل و ممکن نیست جهت اثبات نسخ، به اجماع قطعی تمام مسلمانان استدلال نمایند، زیرا مدرک و زیر بنای این اجماع ، عدم ثبوت نزول قرآن با لهجه‌های مختلف است و اگر نزول قرآن با لهجه‌های مختلف ثابت و مسلم شود _ چنانکه قائلین به این وجه معتقدند_ در این صورت شالوده اجماع بر هم می‌خورد و اجماعی وجود نخواهد داشت.

## نتیجه‌گیری نهایی

نزول قرآن با هفت حرف، معنای صحیحی ندارد، از این رو باید روایات دالّ بر آن را دور انداخت و بویژه بعد از آنکه احادیث صادقین علیهما السلام بر دروغ بودن آنها دلالت کرد؛ قرآن بر یک حرف نازل شده است و اختلاف از نزد راویان است.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

# فصل هشتم. صیانت قرآن از تحریف

**در این فصل می‌خوانیم:**

## ۱. معنای تحریف
## ۲. عقیده مسلمانان در تحریف قرآن
## ۳. معنای نسخ تلاوت قرآن
## ۴. دلایل عدم تحریف قرآن
## ۵. شبهات قائلین به تحریف

### ۱. معنای تحریف

کلمه تحریف در لغت، لفظی است مشترک میان چند معنی، که به اتفاق مسلمانان بعضی از آن معانی در قرآن واقع شده، برخی واقع نشده و پیرامون وقوع برخی دیگر از معانی آن اختلاف وجود دارد. انواع معانی تحریف عبارتند از:

#### ۱) تغییر در معنی

تغییر معنای لفظ برخلاف مراد گوینده، مانند آنچه یهود انجام دادند: «من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه»

از نظر مسلمین، حتما چنین تحریفی در قرآن رخ داده است، مانند تفسیر قرآن به غیر حقیقت آن و حمل آن بر غیر آن معنا، که بسیاری از اهل بدعت و مذاهب فاسد انجام دادند. ائمه از این تحریف نهی می‌نمودند؛ امام باقر علیه‌السلام در نامه به سعد الخیر می‌فرماید: «و کان مِن نبذهم الکتاب، اَن اَقاموا حروفَه وَ حَرَّفوا حدودَه، فهم یروونه و لا یرعونه، و الجُهّال یعجبهم حفظهم للروایة، و العلماء یحزنهم ترکهم للرعایة»

#### ۲) نقص یا زیادت در حروف یا حرکات

این تحریف نیز قطعا در قرآن رخ داده است، پیش از این ثابت کردیم که قرائات، تواتر ندارند و این بدان معناست که قرآن مطابق یکی از قرائات نازل شده است و باقی قرائات، موجب زیادت یا نقصان در قرآن هستند.

#### ۳) نقص یا زیادت در یک یا دو کلمه از قرآن

این تحریف قطعاً در صدر اسلام این تحریف رخ داده است.

شاهد: اجماع مسلمین بر سوزاندن مصاحف توسط عثمان و دستور او به والیانش بر سوزاندن هر مصحفی به‌جز مصحف عثمانی، دالّ بر آن است که این مصاحف با قرآن جمع‌آوری عثمان، مخالفت داشت. جمعی از علما چنین اختلافی را در مصاحف ثبت کرده‌اند، مانند کتاب «المصاحف» ابوداوود سجستانی.

**نظر آیت‌الله خویی:** قرآنی که عثمان جمع کرد، قرآن معروف در میان مسلمین است که در عهد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بین مردم بود، زیادت و حذف در مصاحفی که عثمان سوزاند، رخ داد و قرآن موجود فاقد آن نقص و زیادات است.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

* کسانی که قائل به عدم تواتر آن مصاحف هستند( که قول صحیح است)، معتقدند دیگر مصاحف زیادت و نقصان داشته، ولی در عصر عثمان سوزانده شده و بعد از آن، قرآن منحصر به آن چیزی شد که در زمان حضرت رسول ﷺ ثبت شده بود. ولی کسانی که قائل به تواتر مصاحف غیر عثمانی هستند، باید ملتزم به تحریف قرآن باشند، چون در این صورت بخشی از قرآنِ نازل شده به دست ما نرسیده است. چنانچه طبری تصریح کرده که عثمان از هفت حرفی که قرآن بر آنها نازل شد، فقط یک حرف آن را نگه داشت و شش حرف دیگر را حذف کرد.

**٤) تحریف با کم و زیاد کردن یک آیه یا سوره بدون آنکه در قرآن تغییری ایجاد شود**

قطعاً در قرآن کریم تحریف به این معنا صورت گرفته است. مثلاً آیه «بسم اللّه» از جمله آیاتی است مسلمین قبول دارند که پیامبر ﷺ اول هر سوره به‌جز سوره توبه می‌خواندند، ولی در بین اهل سنت اختلاف شد که جزء سوره است یا خیر.

**نکته۱:** گروهی بسمله را جزء قرآن نمی‌دانند؛ مثلا مالکی‌ها، خواندن آن را در نمازهای واجب، قبل از قرائت حمد مکروه می‌دانند، مگر به قصد پرهیز از مخالفت با دیگر مسلمانان.

**نکته۲:** شیعه و پیروان اهل بیت ﵈ اتفاق نظر دارند که بسم اللّه جزء تمام سوره‌های قرآن است به جز سوره توبه، و همین قول را گروهی از اهل سنت نیز قبول کرده‌اند.

**٥) تحریف با زیاد کردن در قرآن**

به این معنی که بعضی از قرآن موجود، از کتاب آسمانی نیست.

این معنای تحریف به اجماع مسلمانان باطل است و بلکه بطلان آن ضروری‌ست.

**٦) تحریف با کم کردن از قرآن**

بدین معنی که قرآنی که امروز در دست ماست، مشتمل بر تمام قرآن نازل شده نیست و بخشی از آن از دست رفته است.

تحریف به این معنی همان مطلب اختلافی است که عده‌ای آن را پذیرفته‌اند و جمعی منکر آن شده‌اند.

## ۲. عقیده مسلمانان در تحریف

مشهور میان مسلمین: قرآن بدون تحریف به ما رسیده است و قرآن موجود، همان قرآن نازل شده بر حضرت رسول ﷺ است.

شیخ صدوق عدم اعتقاد به تحریف را جزء اعتقادات شیعه می‌داند.

شیخ طوسی در ابتدای تفسیر تبیان به عدم تحریف تأکید کرده و از قول استاد خود، سید مرتضی علم الهدی دلایل عدم تحریف را بیان می‌کند.

طبرسی در مقدمه مجمع البیان به عدم تحریف تصریح کرده است.

شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب «کشف الغطاء» ادعای اجماع در عدم تحریف نموده است.

علامه شهشهانی در «عروة الوثقی» قول به عدم تحریف را به اکثریت قاطع مجتهدین نسبت داده است.

فیض کاشانی در «الوافی» و «علم الیقین» و شیخ محمّد جواد بلاغی در مقدمه «آلاء الرحمن» نیز به عدم تحریف تصریح کرده‌اند.

دیگر بزرگانی که قول به عدم تحریف را به آنها هم نسبت داده‌اند:


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

شیخ مفید، شیخ بهائی، قاضی نوراللّه و چه بسا تمام علمای شیعه که در امامت کتاب نوشته‌اند و در طعن خلفا وارد شده‌اند نظر به عدم تحریف داشته‌اند، زیرا در طعن خلفا بحث از احراق قرآن‌های موجود در عصر خلیفه سوم کرده‌اند و در مسأله تحریف سخنی نگفته‌اند، در حالی که اگر تحریفی در کار بود، بیشتر از سوزاندن قرآن‌ها مورد انتقاد واقع می‌شد.

**نکته:** تنها برخی از محدثان شیعه و جمعی از علمای اهل سنت قائل به تحریف هستند.

رافعی در «اعجاز القرآن» می‌گوید: برخی علمای کلام که اهل ظن و تأویل هستند و راه جدل و لجاجت در پیش گرفته‌اند، بنابر ایراد و اعتراضی که در کیفیت جمع‌آوری دارند، می‌گویند بخشی از آیات قرآن حذف شده است و طبری در «مجمع البیان» این قول را به حشویه : فرقه‌ای از اهل سنت، منتسب کرده است.

## ۳. معنای نسخ در تلاوت

بیشتر علمای اهل سنت: تلاوت بخشی ازآیات قرآن نسخ شده است.

دلایل قائلین به تحریف: روایاتی که دلالت دارند بر اینکه بخشی از آیات، زمان پیامبر ﷺ جزء قرآن بوده است.

تعدادی از این روایات را ذکر می‌کنیم تا روشن شود که التزام به صحت این روایات مستلزم قول به تحریف در قرآن است:

۱) ابن عباس: عمر در حالی که بر منبر بود، گفت: ... از آیاتی که خدا فرو فرستاد، آیه رجم است که ما آن را خواندیم و فهمیدیم و دیدیم. پس براساس آن، پیامبر، زناکار را رجم (سنگسار) نمود و ما نیز پس از وی چنان نمودیم، ولی می‌ترسم پس از گذشت مدت زمانی گوینده‌ای بگوید: آیه رجم را در قرآن نمی‌یابیم! پس به سبب ترک یکی از فرایض الهی که آن را نازل کرده، گمراه شوند و حال آنکه رجم در کتاب خدا برای هر مرد و زنی که با داشتن همسر زنا کند، ثابت است.

سپس عمر افزود: از آیاتی که ما در قرآن می‌خواندیم این آیه بود: اَن لا ترغبوا عن آبائکم، فاِنّه کفر بکم اَن ترغبوا عن آبائکم و یا اِنّ کفراً بکم اَن ترغبوا عن آبائکم: از پدرانتان اعراض نکنید، زیرا اعراض کردن با کفر یکسان می‌باشد.

سیوطی از ابن اشته در مصاحف از لیث بن سعد نقل کرده که در زمان جمع قرآن توسط ابوبکر، عمر آیه رجم را آورد و چون تنها مدعی آیه بود و شاهدی نداشت، آن را نپذیرفتند.

**نظر آیت‌اللّه خویی:** آیه رجم به سه صورت ادعا شده است؛

أ. اذا زنی الشیخ و الشیخه فارجموهما البتةً نکالاً من اللّه و اللّه عزیزٌ حکیم: اگر پیرمرد و پیرزنی زنا کنند، حتماً آن دو را سنگسار کنید، عقوبتی است از سوی پرورگار و خداوند عزیز و حکیم است.

ب. الشیخ و الشیخه فارجموهما البتة بما قضیا من اللّذه: پیرمرد و پیرزن را سنگسار کنید، به خاطر لذّتی که برده‌اند.

ج. اِنّ الشیخ و الشیخه اِذا زنّیا فارجموهما البتةً: پیرمرد و پیرزن اگر زنا کردند، آن دو را حتماً سنگسار کنید.

در هر صورت در قرآن موجود آیه‌ای که از آن حکم رجم استفاده شود وجود ندارد و اگر این روایت صحیح باشد معنایش این است که حتماً یک آیه از قرآن حذف شده است.

۲) طبرانی از عمر بن خطاب با سند موثق نقل می‌کند: قرآن دارای یک میلیون و بیست و هفت هزار حرف است. قرآنی که در دست ماست به یک سوم آن هم نمی‌رسد و بنابراین روایت، دو سوم قرآن از بین رفته است.

۳) نافع از ابن عمر نقل می‌کند: حتماً یکی از شما خواهد گفت: من تمام قرآن را آموخته‌ام. ولی او چه می‌داند همه قرآن کدام است؟ چون اکثر قرآن از بین رفته است. او باید بگوید من همه قرآن باقیمانده را آموخته‌ام.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

۴) عروة بن زبیر از عایشه نقل می‌کند که او می‌گفت: در عصر پیامبر٦سوره احزاب ۲۰۰ آیه داشت، ولی چون عثمان قرآن‌ها را نوشت از آن سوره به جز آنچه فعلاً موجود است به دست ما نرسید.

۵) حمیده دختر ابویونس روایت کرده است: پدرم قبل از تغییر قرآن‌ها توسط عثمان، این آیه را از مصحف عایشه چنین می‌خواند: ...یا أیها الذین امنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیما و علی الذین یُصَلّون الصفوف الأول.

٦) ابوحرب بن اسود از پدرش نقل کرده است: ابوموسی اشعری به بصره فرستاده شد. سی مرد بر او وارد شدند و به قرائت قرآن مشغول شدند. ابوموسی به آنها گفت: ... ما سوره‌ای را می‌خواندیم که در اندازه و شدت کلام مانند سوره برائت بود و اکثرش را فراموش کرده‌ام و فقط یک آیه را بیاد دارم: لو کان لابن آدم وادیان من مالٍ، لابتغی وادیاً ثالثاً و لا یملأ جوف ابن آدم اِلّا التراب: اگر فرزند آدم دو بیابان مملو از مال و ثروت داشته باشد در تکاپوی رسیدن به بیابان سوم خواهد بود و شکم فرزند آدم را به جز خاک پر نمی‌کند و سوره‌ای مشابه یکی از مسبحات بود که آن را فراموش کرده‌ام به‌جز این آیه که: یا ایها الذین امنوا لم تقولون مالاتفعلون، فکتب شهاده فی اعناقکم، فتسالون عنها یوم القیامه.

۷) زرّ از اُبی بن کعب روایت می‌کند: ای زرّ! سوره احزاب را چند آیه می‌خوانی؟ گفتم: هفتاد و سه آیه، اُبی گفت: این سوره مانند بقره یا بیشتر از آن بود.

۸) ابن داوود و ابن انباری از ابن شهاب: آیات زیادی نازل شده ولی قاریان حافظ آن آیات، همگی در جنگ یمامه شهید شدند، پس از آن‌ها کسی آن آیات را نمی‌دانست و ننوشت.

۹) عمره از عایشه روایت کرده است از آیات قرآن که نازل گشت این بود: عشر رضعاتٍ معلومات یحرّمن: ده مرتبه شیردادن مشخص و معلوم موجب محرم شدن است، سپس این آیه با «خمس معلوماتٍ»: پنج بار شیر دادن معلوم، نسخ شد. زمان رحلت پیامبر مسلمانان این آیات را تلاوت می‌کردند.

۱۰) عمر به عبدالرحمن بن عوف گفته است: آیا تو آیه «اَن جاهدوا کما جاهدتم اول مرّه» را نیافتی؟ ما که نیافتیم. عبدالرحمن پاسخ داد: این آیه نیز از آیاتی است که از قرآن حذف گردیده است.

۱۱) مسلمه بن مخلد انصاری به ابوسفیان کلاعی گفت: دو آیه از قرآن بوده است ولی در قرآن ضبط نشده است این دو آیه عبارتند از: «اِن الذین ءامنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و انفسهم اَلّا اَبشروا اَنتم مفلحون» و «و الذین آووهم و نصروهم و جادلوا عنهم القوم الذین غضب الله علیهم اولئک لاتعلم نفس ما اخفی هم من قره اعین جزا بما کانوا یعملون»

۱۲) به طرق متعدد وجود دو سوره به نام‌های «حفد» و «خلع» در مصحف ابن عباس و ابی بن کعب، نقل شده است: اللّهم! إنا نستعینک و نستغفرک و نثنی علیک و لا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک.
اللّهم! إیاک نعبد و لک نصلی و نسجد نسعی و نحفد، نرجو رحمتک و نخشی عذابک انّ عذابک، بالکافرین ملحق.

**نظر آیت‌الله خویی**: بدیهی است نسخ به تلاوت همان تحریف است.

اگر ادعا کنند نسخ به تلاوت توسط پیامبر ﷺ صورت گرفته است، باید دلیل بیاورند، چون به اتفاق تمام علما، نسخ قرآن با خبر واحد قابل اثبات نیست. بلکه به عقیده احمد حنبل (در یکی از دو روایت او) و شافعی و اکثر پیروان او، نسخ قرآن با سنت قطعی و متواتر نیز جایز نیست. چه اینکه گروهی که نسخ قرآن را با اخبار متواتر مجاز می‌دانند، وقوع آن را رد کرده‌اند، پس چگونه می‌توان با اخبار ایشان به صحت نسخ توسط پیامبر حکم کرد؟! علاوه بر آن، نسبت نسخ به شخص حضرت رسول ﷺ با مضمون روایات دیگر دالّ بر وقوع نسخ بعد از رحلت ایشان مخالفت دارد.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

لذا می‌توان ادعا نمود که قول به تحریف، مذهب اکثر علمای اهل سنت است، چون به جواز نسخ تلاوت معتقدند. خواه حکم آن نیز نسخ شده باشد یا نه. بلکه اصولیون اهل سنت، حتی درباره جواز تلاوت آیات نسخ شده توسط جُنب یا لمس آنها بدون وضو نیز تردید کرده‌اند و برخی حکم به عدم جواز داده‌اند.

**نکته۱:** جمعی از معتزله قائل به عدم جواز نسخ تلاوت شده‌اند.

**نکته۲:** جالب آنکه برخی علمای اهل سنت، قول به تحریف را از علمای خودشان انکار می‌کنند، تا جایی که آلوسی قول مرحوم طبرسی درباره نسبت حشویه به تحریف را تکذیب کرده و می‌گوید: «هیچ یک از علمای اهل سنت عقیده به تحریف نداشته‌اند» و جالب‌تر اینکه او عقیده به تحریف را به شیعه نسبت داده و می‌گوید: از ظاهر گفتار علمای شیعه، عقیده به تحریف استفاده می‌شود، در حالی‌که طبرسی، کلام طولانی سید مرتضی را نقل کرده و با حجت‌های محکم بر بطلان قول به تحریف، استدلال کرده است.

## ٤. دلایل عدم تحریف قرآن

در این بخش به بررسی دلایل عدم تحریف قرآن می‌پردازیم و اشکالاتی که قائلان به تحریف بر این استدلال‌ها مطرح کرده‌اند، بررسی می‌کنیم. دلایل عدم تحریف قرآن در چهار بخش و پنج دلیل تبیین می‌شود:

قرآن، روایات، اجازه به قرائت سوره‌های قرآن در نماز، عدم وقوع تحریف به وسیله خلفا

**۱) از نظر قرآن: دو آیه مورد استدلال است.**

**دلیل اول: آیه «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»**

تأویلات این آیه توسط معتقدان به تحریف:

۱) منظور از «ذکر» پیامبر ﷺ است، مانند آیه: «قد انزلنا الیکم ذکراً رسولاً ...» (طلاق/۱۱-۱۰)

**جواب۱:** به قرینه تعبیر با انزال، منظور قرآن است و اگر منظور پیامبر ﷺ بود، به لفظ «ارسال» یا مشابه آن تعبیر می‌کرد.

**جواب۲:** سه آیه قبل از این آیه، فرمود: «و قالوا یا ایها الذی نُزِّل علیه الذکر انك لمجنون» که منظور از ذکر در آن قرآن است.

۲) مقصود از حفظ، «مصونیت از اشکال و ایراد و دارا بودن مفاهیم عالی و سازنده است»

**جواب:** اگر منظورش این باشد که خداوند قرآن را از انتقاد مشرکین حفظ کرده، بدیهی است که باطل است. اگر منظور این باشد که چون قرآن دلایل متقن دارد، کسی نمی‌تواند به آن خدشه وارد کند، صحیح است، اما اینها به حفظ بعد از تنزیل قرآن بر مردم که مراد آیه است، دلالتی ندارد.

۳) منظور مصونیت از تحریف است ولی فی‌الجمله، یعنی ما یکی از قرآن‌های موجود را حفظ می‌کنیم و در اینصورت، حفظ قرآنی که نزد امام زمان علیه‌السلام است، کفایت می‌کند.

**جواب:** این احتمال بی‌ارزش‌ترین احتمالات است، چرا که قرآن باید نزد مردم از تحریف مصون بماند. چون حفظ قرآن نزد حضرت حجت علیه‌السلام مانند حفظ در لوح محفوظ و یا نزد یکی از فرشتگان است که کمکی به هدایت مردم نمی‌کند. ضمناً گوینده می‌گوید حفظ فی الجمله مطرح است نه حفظ تمام قرآن‌های موجود، او گمان کرده که منظور از ذکر، قرآن مکتوب


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

و ملفوظ است که بتواند تعداد و مصادیق متنوعی داشته باشد، بلکه منظور مطلقِ کلام خدا و آن قرآن واقعی است که به پیامبر ﷺ نازل شده است و منظور از حفظ نیز، حفظ از دستبرد و بدعت در نزد همه آحاد بشر است.

٤) اگر خود این آیه تحریف شده باشد، چطور؟ زیرا نمی‌شود با این آیه (که درون قرآن است) خود قرآن را اثبات کرد و این دور و باطل است.

**جواب:** این شبهه متوجه کسانی است که اهل بیت علیهم‌السلام را از خلافت الهی برکنار کردند و به قول و فعل ایشان اعتماد نکردند، ایشان پاسخی برای این شبهه ندارند، اما شیعه با استناد به قول ائمه علیهم‌السلام که قرآن را حجت می‌دانند، عدم تحریف قرآن را اثبات می‌کند.

**دلیل دوم:** ﴿وإنّه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيلٌ من حكيم حميد﴾ (فصلت/٤٢-٤١)

این آیه بر نفی انواع باطل از کتاب، دلالت می‌کند و با توجه به اینکه تحریف هم از انواع باطل است، لذا هیچگونه تحریفی، به آن راه ندارد.

**اشکال:** مقصود این آیه مصونیت قرآن از تناقض در احکام و کذب در اخبار است.

شاهدشان روایت امام باقر علیه‌السلام در تفسیر علی بن ابراهیم است که فرمودند: «قرآن نه با تورات و انجیل و زبور که پیش از آن بودند، باطل می‌شود و نه کتابی بعد از آن میاید که آن را باطل کند» و روایت مجمع البیان از صادقین علیهما‌السلام که فرمودند: «در اخبار قرآن، نه از گذشتگان باطل و دروغی وجود دارد و نه از آیندگان»

**جواب:** این روایات هیچ‌گونه انحصاری در اینکه باطل به معنی «دروغ» در اخبار باشد، ندارد. حال آن‌که آیه شریفه بر عموم و شمول دلالت دارد و به همین دلیل قرآن را با صفت عزیز توصیف کرد و مقتضای عزت آن است که از تغییر و ضایع شدن محافظت شود و اراده خصوص تناقض و کذب از لفظ باطل، مناسب توصیف به عزت نیست.

**٢) از نظر روایات**

**دلیل سوم:** اخبار ثقلین: کسانی که پیامبر، ایشان را جانشین خود در امتش قرار داد و خبر داد که آنها یعنی قرآن و عترت، جدایی ناپذیرند و در حوض کوثر به او می‌رسند و امر به تمسک به آن دو کرد. اینگونه روایات از طریق شیعه و اهل سنت به فراوانی نقل شده است و برای اثبات عدم تحریف از دو جهت می‌توان به آنها استناد کرد:

**جهت اول:** وجوب تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام تا قیامت، دالّ بر آن است که قرآن تحریف نشده است، زیرا اگر بخشی از قرآن به سبب تحریف، ضایع شده باشد، از حجیت ساقط می‌شود و تمسک به آن واجب نیست.

از ضروریات این روایات، تمسک به عترت علیهم‌السلام با موالات ایشان، تبعیت اوامر و نواهی و سیر ایشان در هدایت است و این امر متوقف بر مخاطبه شفاهی با ایشان و درک حضوری نیست، چه اینکه این شکل از وصول به امام برای بیشتر مکلفین در زمان حضور ایشان هم میسر نبوده است، چه رسد به زمان غیبت و از این رو شرط امکان وصول، ادعای بدون برهان است. شیعیان در زمان غیبت، به امامان خود تمسک کرده و ولایت ایشان را دارند و از اوامرشان پیروی می‌کنند و از این اوامر، امر به رجوع به راویان احادیث ایشان در حوادث واقعه و پیشامدهای جدید است. اما تمسک به قرآن، جز با دسترسی و حضور قرآن در میان امت اسلامی ممکن نیست. لذا فساد کلام آن‌ها که معتقدند قرآن واقعی نزد حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه محفوظ است، مشخص می‌شود؛ زیرا فایده‌ای برای امت در تمسک به چنین قرآنی نیست.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

**اشکال:** احادیث ثقلین، تنها بر عدم تحریف قرآن در آیات الاحکام دلالت دارد نه تمام آیات قرآن، زیرا آیات الاحکام است که مورد امر به تمسک است، به‌همین سبب حدیث ثقلین نمی‌تواند وقوع تحریف را در سایر آیات نفی کند.

**جواب:** تمام آیات قرآن برای هدایت بشرند و از این جهت تفاوتی میان آیات الاحکام با سایر آیات نیست و بیشتر کسانی که قائل به تحریف هستند، تحریف را مربوط به موضوع ولایت می‌دانند و روشن است که اگر ثابت شود آن آیات نیز از قرآن هستند، باید به آن‌ها نیز تمسک کرد.

**جهت دوم:** در صورت تحریف، قرآن از حجیت ساقط می‌شود و ظواهر آن قابل تمسک نیست. از این‌رو، قائلان به تحریف چاره‌ای جز رجوع به ائمه علیهم‌السلام برای امضاء و تایید قرآن موجود و اقرار به رجوع آن بعد از اثبات تحریف ندارند، این امر به این معناست که حجیت یکی از دو حجت مستقل که تمسک به آن واجب است، بلکه خود، ثقل اکبر است، فرع بر حجیت ثقل اصغر قرار گیرد، که صحیح نیست.

اینکه گفتیم در صورت وقوع تحریف، قرآن از حجیت می‌افتد به این دلیل است که در اثر تحریف ممکن است بعضی از قراین آیات که بیانگر معنای اصلی بوده است ساقط شود در نتیجه معنای اصلی آیات مجهول بماند و معنای ظاهری که خلاف معنای واقعی است به جای آن بنشیند.

**اشکال:** ممکن است بگویند در این‌گونه موارد، عقلاء با استناد به «اصالت عدم قرینه» حکم به عدم وجود قرینه‌ای برخلاف ظاهر هر کلام می‌نمایند و به ظاهر تمسک می‌جویند.

**پاسخ:** اشکال ساقط است. چون دلیل اصالت عدم قرینه در سیره عقلا، حجیت ظاهر است و ما در مباحث اصول روشن کردیم که قدر ثابت از بنای عقلانی، عدم اعتنای عقلا به احتمال وجود قرینه منفصل است و نه قرینه متصل؛ آن هم زمانی که علت آن غفلت متکلم از بیان یا غفلت شنونده از استفاده باشد، اما در صورت احتمال وجود بیان قرینه **متصل** از غیر این دو سبب، و وجود عاملی مانند تحریف، عقلا در تبعیت از ظاهر توقف می‌کنند. پس اگر قرآن تحریف شده باشد فاقد اعتبار می‌شود، لذا حجیتش ساقط می‌گردد و امام چنین قرآنی را حجت نمی‌داند.

**یک توهّم بی‌جا :** شاید براساس آنچه گفته شد، این توهّم پیش بیاید که این بیان، اساس فقه و استنباط را به هم می‌ریزد، چون عمده ادله احکام، روایاتی است که احتمال دارد هر یک از آن‌ها دارای قرینه متصل بوده و اکنون به ما نرسیده است.

**پاسخ:** در روایات، بر ظاهر کلام راوی در عدم وجود قرینه متصل تکیه می‌کنیم، به این معنا که اگر قرینه‌ای وجود داشت، راوی حتماً آن را نقل می‌کرد و وقتی راوی چنین قرینه‌ای نقل نکرده است حتماً وجود نداشته است. اگر هم احتمال دهیم راوی غفلت کرده و آن را نیاورده است، این احتمال با «اصالت عدم غفلت» برطرف می‌شود.

**نکته:** قول به تحریف، خود مستلزم سقوط ظاهر قرآن از حجیت است و جهت اثبات این نتیجه، نیازی به «علم اجمالی» به اختلال ظواهر برخی آیات نیست، تا برخی اشکال کنند و بگویند:

اولا: وقوع تحریف در قرآن موجب پیدایش «علم اجمالی» به اختلال ظاهر قرآن نمی‌شود.

ثانیا: این علم اجمالی زمانی «مُنَجِّز» و تکلیف آور است که تمام اطراف آن مورد عمل باشد و در اینجا یک طرف «علم اجمالی» درباره غیر آیات احکام است که تاثیر عملی ندارد، لذا این علم اجمالی به وقوع تحریف تکلیف آور نیست.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

**توهّم دیگر:** ارشـاد ائمه ﷺ به اسـتدلال به ظواهر کتاب و تصـدیق اصـحاب در عمل به ظواهر، علی‌رغم تحریف؛ موجب اثبات حجیت برای ظواهر است.

**پاسخ:** توصیه اهل بیت ﷺ به تمسک و استناد به ظواهر قرآن، جهت حجیت دادن به آن نبوده است، تا ضعف تحریف را جبران کند، بلکه ایشان قرآن را حجت مستقل می‌دانند.

### ۳) تجویز قرائت سوره‌های قرآن در نماز

**دلیل چهارم:** اینکه ائمه ﷺ در نمازهای واجب، به ما مجوز قرائت یک سوره کامل را بعد از سوره حمد داده‌اند یا حکم به مجاز بودن تقسیم یک سوره کامل یا بیشتر در نماز آیات کرده‌اند؛ دالّ بر عدم تحریف قرآن است.

**نکته:** این احکام از ابتدای اسـلام بوده و احتمال تقیّه در آنها منتفی اسـت، از این‌رو کسـی که قائل به تحریف اسـت، نباید در قرائت نماز برخی از سـور را بخواند، زیرا «اشـتغال یقینی» نیاز به «برائت یقینی» دارد؛ یعنی وقتی مکلف می‌داند تکلیفی بر دوشش از طرف خداوند گذاشته شده است، باید طوری انجام دهد که مطمئن باشد از ذمّه‌اش ساقط شده است و این جز با امتثال قطعی و یقینی امکان پذیر نیست.

**سؤال:** اگر قائل به تحریف مدعی شود که خواندن یک سوره کامل در نماز زمانی واجب است که شناخت آن ممکن باشد، اما با عدم قدرت بر چنین شناختی، این تکلیف ساقط است.

**پاسخ:** این ادعا زمانی صحیح است که امکان تحریف در تمام سوره‌های قرآن وجود داشته باشد، اما اگر در سوره‌ای امکان تحریف نباشد، مانند سوره توحید، بر او واجب است که فقط همان سوره را بخواند.

**سـؤال:** شـاید قائلین به تحریف در پاسخ این اشـکال بگویند که اجازه ائمه برای قرائت هر سـوره انتخابی در نماز، دلیل بر اکتفا در انتخاب سوره‌هاست، در حالی که پیش از این اجازه، اکتفا بر سوره‌ها به سبب تحریف، مجاز نبوده است.

**پاسـخ:** خود این اجازه بدین معناسـت که تحریف صـورت نگرفته اسـت، در غیر این صـورت نماز واجب مکلف، بدون سـبب، فوت می‌شد. شکی نیست که امامان معصوم ﷺ به ما دستور داده‌اند که در نمازها بعد از سوره حمد، یک سوره کامل از سوره‌های قرآن موجود را بخوانیم و این دستوری قطعی‌ست که در آن به هیچ وجه احتمال تقیه راه ندارد. ایشـان ما را به سـبب اسـتحباب، به قرائت سوره قدر و توحید در تمام نمازها امر کرده‌اند، پس چه مانعی داشت که به جای استحباب و ثواب بیشتر، لزوم خواندن این دو سوره یا سوره‌های دیگری که در آنها احتمال تحریف نیست را بیان می‌کردند؟!

**اشـکال دیگر:** تنها چیزی که می‌ماند این اسـت که ادعا کنند که وجوب قرائت یک سـوره کامل به وجوب قرائت یک سـوره کامل «از قرآن موجود» نسخ شده است.

**پاسـخ:** گمان نمی‌کنیم که قائلین تحریف به چنین امری ملتزم باشـند؛ چرا که نسـخ بعد از حضـرت رسـول ﷺ قطعاً رخ نداده است، گرچه درباره امکان و امتناع آن بین علما بحث است و این استدلال، اختصاصی به موضوع نماز ندارد، بلکه در هر موردی که ائمه ﷺ به خواندن سوره و یا آیه کامل دستور داده‌اند جاری است و تمام آن‌ها می‌تواند بر عدم تحریف قرآن دلالت کنند.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

**۱) عدم وقوع تحریف به وسیله خلفاء**

**دلیل پنجم:** ادعای قائلان به تحریف پس از رحلت حضرت رسول ﷺ از سه حالت خارج نیست:

۱) از ناحیه شیخین

۲) از ناحیه عثمان

۳) افراد دیگر پس از پایان دوره اول خلافت

تمام این ادعاهای سه‌گانه، باطل است که در ادامه به تشریح آن می‌پردازیم:

**حالت نخست:** در تحریف به دست شیخین سه احتمال وجود دارد:

۱) تحریف غیر عمدی به دلیل جمع‌آوری قرآن

۲) تحریف عمدی در آیات غیرمرتبط با زعامت

۳) تحریف عمدی در آیات زعامت

**پاسخ به احتمال اول؛** از چند جهت باطل است:

۱) اهتمام فراوان پیامبر ﷺ و اصحاب مانع از تحریف است. حتی شعر عرب جاهلی حفظ شده است چه رسد به قرآن! آن هم برای صحابه‌ای که برای حفظ دین، حاضر به قتل و مهاجرت و بذل اموال شدند و قرآن را به همسران و فرزندانشان می‌آموختند. آیا هیچ عاقلی عدم اعتنای ایشان را به قرآن می‌پذیرد؟ آیا قرآن در بین این افراد ضایع می‌شود و محتاج اثبات با دو شاهد است؟!

۲) احادیث متواتر «ثقلین»

۳) حتی اگر مسلمانان زمان حیات رسول الله ﷺ بی‌توجهی نموده باشند، چرا خود ایشان به جمع قرآن اهتمام نکرد؟ آیا ایشان از نتایج این غفلت، غافل بودند یا به سبب عدم تهیه وسایل، امر جمع برای ایشان ممکن نبوده است؟! بطلان تمام این موارد واضح است.

**پاسخ به احتمال دوم:** تحریف عمدی در آیات غیرمرتبط با زعامت

۱) ایشان برای این کار هیچ انگیزه‌ای نداشتند.

۲) خلافت بر سیاست و اظهار اهتمام بر امر دین استوار است و این امر با تحریف سازگار نیست. چه اینکه هیچ‌یک از مخالفان بیعت با آنها، مانند سعد بن عباده و یارانش، در این زمینه اعتراضی نکردند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در امثال خطبه شقشقیه، هیچ سخنی در این زمینه نفرمودند، ضمن آنکه اعتراضی از مسلمین نیز در این زمینه ثبت نشده است.

**پاسخ به احتمال سوم:** تحریف عمدی آیات زعامت

امیرالمؤمنین علیه‌السلام، صدیقه کبری علیهاالسلام و دیگر کسانی که با ابوبکر در موضوع خلافت معارضه کردند، یا مهاجرین و انصار را بر این امر شاهد گرفتند یا با حدیث غدیر و آنچه از رسول الله شنیده بودند، احتجاج کردند؛ چه اینکه اتمام حجت ۱۲ نفر از صحابه پیامبر با ابوبکر و اقامه نص برای او در کتاب احتجاج ذکر شده است. علامه مجلسی نیز در بحار، بابی در احتجاجات امیرالمومنین علیه‌السلام در


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

امر خلافت گشوده است. در حالی که اگر در قرآن آیه‌ای بر زعامت حضرت امیر وجود داشت، شایسته‌تر بود که در مقام احتجاج آن آیه ذکر شود. از آنجا که چنین استدلالی از روز اول و حتی در دوران خلافت حضرت امیر علیه‌السلام وجود نداشته است، روشن است که چنین آیاتی هرگز وجود نداشته است و تحریفی در این زمینه واقع نشده است.

**حالت دوم:** تحریف از ناحیه عثمان

این احتمال بعیدتر از اولی است، زیرا:

۱) در زمان عثمان اسلام توسعه یافته بود و امکان نداشت عثمان یا فردی بلحاظ جایگاه بالاتر از او، بتواند چیزی از قرآن کم کند.

۲) اگر ادعا شود که عثمان آیات غیر از ولایت و امامت را تحریف کرده است، جواب آن است که انگیزه‌ای نداشته و اگر مدعی شوند آیات زعامت را حذف کرده، محال است، چون اگر چنین آیاتی وجود داشت و در میان مردم منتشر شده بود، خلافت به عثمان نمی‌رسید.

۳) اگر عثمان قرآن را تحریف کرده بود، این بهترین دلیل برای قاتلان او بود و دیگر نیاز نداشتند برای قتل عثمان به مخالفت او با سیره شیخین در بیت المال احتجاج کنند.

٤) اگر تحریف قرآن توسط عثمان اتفاق می‌افتاد، بر حضرت امیر علیه‌السلام واجب بود که آن را به اصلی که در زمان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و خلفای پیشین قرائت می‌شد، برگرداند و احدی در این موضوع ایشان را نقد نمی کرد و این امر موثرترین و آشکارترین دلیل ایشان در برابر مخالفان که خون‌خواهان عثمان بودند به حساب می‌آمد، همانطور که شیوه و روش امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره اموال بیت المال و ثروت‌های عمومی برگرداندن آنها بوده است (نهج البلاغه/خطبه۱۵)، بنابراین امضاء و سکوت آن حضرت درباره قرآنی که در زمان ایشان میان مسمانان رواج داشت، دلیل برآن است که تحریفی رخ نداده است.

**حالت سوم:** وقوع تحریف بعد از زمان خلفاء

کسی این احتمال را مطرح نکرده است. هرچند که به برخی از قائلان به تحریف نسبت داده شده است که ادعا کرده‌اند که زمانی که حجاج ثقفی به یاری بنی‌امیه قیام کرد، آیات بسیاری را که در ذم بنی‌امیه بود، از قرآن حذف نمود و آیاتی به جای آنها افزود و دستور داد قرآن‌ها را به صورت تحریف شده، بنویسند و به مصر و شام و مکه و مدینه و بصره و کوفه بفرستند و قرآن موجود همان قرآن تحریف شده به دست حجاج است و تمام نسخه‌های قرآن‌های قبلی را جمع‌آوری کرد، به گونه‌ای که حتی یک نسخه از آن‌ها باقی نماند.

۱) این ادعا به هذیان بیمار و خرافه دیوانگان شبیه‌تر است! چرا که حجاج، تنها یکی از والیان بنی‌امیه بود و به هیچ وجه قدرت دست‌اندازی به چیزی از قرآن را نداشت، بلکه حتی نمی‌توانست یکی از فروع دین را تغییر دهد. پس چگونه می‌توانست اساس دین و قوام شریعت را تغییر دهد؟ و از کجا قدرت و نفوذ در تمامی ممالک اسلامی بر حذف قرآن و انتشار نسخه‌های تحریف شده داشت؟!


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

۲) چطور حتی یک مورخ، حادثه‌ای به این مهمی را ثبت نکرده اســت؟! و هیچ انتقاد کننده‌ای مطلبی در نقد این امر مهم ننوشته است و چرا ادعاها درباره این نقل کثرت ندارد؟ و چگونه مسلمین بر این عمل تا انتهای سلطنت و عصر حجاج چشم پوشی کردند و هیچ اقدامی ننمودند؟!

۳) به فرض که او قدرت حذف نسخه‌های قبلی قرآن را داشت، آیا می‌توانست قرآن را از قلب حافظان آن هم پاک کند؟! حافظانی که تعداد آنها را در آن زمان کسی جز خدا نمی‌داند.

٤) اگر در قرآن آیاتی در مخالفت با بنی امیه بود، چرا معاویه پیش از حجاج آن آیات را حذف ننمود؟ در حالی که معاویه قدرتمندتر از حجاج و با نفوذتر از او بود و اگر او هم چنین می‌کرد، اصحاب حضرت امیر علیه‌السلام با او در این امر احتجاج می‌کردند و این مباحثات بما می‌رسید، چنانکه اقسام این احتجاجات و اعتراضات در حافظه تاریخ و کتب حدیث و کلام ثبت شده است.

## ۵. شبهات قائلان به تحریف و پاسخ به ایشان

### شبهه اول: مشابهت با تحریف تورات و انجیل

بدون شک تحریف در تورات و انجیل رخ داده است و در روایات متواتری که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است: آنچه در ملل گذشته رخ داده، مشابه آن حتماً در این امّت نیز رخ می‌دهد، از جمله روایتی است که صدوق در کمال الدین از غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق علیه‌السلام و آن حضرت از پدرانشان علیهم‌السلام روایت می‌کنند: «قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله کلّ ما کانَ فی الاُمم السالفه فأنه فی هذه الامه مثله، حذوَ النّعل بالنعل و القذه بالقذه». نتیجه آنکه تحریف بدون شک در قرآن نیز واقع شده است.

**پاسخ:**

۱) این اخبار، خبر واحدند و مفید علم و عمل نیستند و دلیلی بر ادعای تواتر آنها وجود ندارد. هیچ‌یک از این روایات در کتب اربعه هم نیامده‌اند.

۲) این دلیل اگر صحیح باشد بر وقوع زیادت در قرآن هم دلالت دارد، چنانکه در تورات و انجیل واقع شده است و بطلان تحریف به زیادت در قرآن واضح است.

۳) بسیاری از وقایعی که در امت‌های پیشین رخ داده است، مشابهی در این امت نداشته است؛ مانند عبادت گوساله، سرگردانی ۴۰ ساله بنی‌اسرائیل، غرق شدن فرعون و یارانش، ملک سلیمان از انسان و جن، بالا بردن عیسی به آسمان، مرگ هارون وصی موسی پیش از مرگ موسی، هشت معجزه آشکار موسی، ولادت عیسی بدون پدر، مسخ بسیاری از گذشتگان به خوک و میمون و غیر این‌ها از مواردی که در شمارش نیاید و این خود محکم‌ترین دلیل بر عدم اراده ظاهر در این دست از روایات است و منظور اراده مشابه در برخی از وجوه است.

در وقوع تحریف در این امت، عدم تبعیت حدود قرآن و تنها اقامه حروف و ظواهر آن کفایت می‌کند، چنانکه در روایت دیگری که ابوواقد لیثی نقل کرده، تایید می‌شود:

«در هنگام حرکت به سوی خیبر پیامبر به درختی به نام «ذات انواط» رسید، که به مشرکین تعلق داشت و سلاح‌های خود را بر آن می‌آویختند، یاران پیامبر گفتند: یا رسول اللّه! برای ما نیز ذات انواطی قرار ده، همانطور که مشرکین دارند. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: سبحان اللّه! این درخواست شما مانند درخواست قوم موسی ست که به او گفتند: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ (اعراف/۱۳۸)، سپس فرمود: به خدا سوگند که از روش پیشینیان پیروی خواهید کرد.

از این روایت صریحا فهمیده می‌شود که آنچه در این امت رخ می‌دهد، تنها از برخی وجوه، شبیه وقایع امم قبل است و تکرار خود آن وقایع نیست.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

۴) به فرض پذیرش تواتر این روایات در سند و صحت در دلالت، قائلان به تحریف باز هم نمی‌توانند اثبات کنند که تحریف در گذشته رخ داده است. چرا که ممکن است در آینده محقق شود! ضمناً از روایت بخاری چنین برمی‌آید که نزدیک قیام ساعت چنین تحریفی صورت خواهد گرفت، پس چگونه می‌توان با آن به وقوع تحریف در صدر اسلام و در زمان خلفا استدلال کرد؟

**شبهه دوم: مصحف علی علیه‌السلام غیر از قرآن موجود بود**

نزد علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، قرآن دیگری غیر از قرآن فعلی به نام «مصحف علی» بوده است و همان قرآن را به مردم ارائه نمود، ولی مردم آن را نپذیرفتند و آن قرآن مطالب و آیاتی داشت که در قرآن فعلی وجود ندارد. از این رو قرآنی که در دستان ماست، نسبت به مصحف امیرالمومنین علیه‌السلام دچار نقص است و این تحریف است.

روایات فراوانی دالّ بر وجود این مصحف هستند:

۱) در روایت احتجاج حضرت امیر علیه‌السلام با جماعتی از مهاجرین و انصار آمده است که فرمودند:

۲) ای طلحه! هر آیه‌ای که خدا بر پیامبر نازل فرمود، نزد من به املای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و دستخط من وجود دارد و تأویل هر آیه‌ای که خداوند بر ایشان نازل فرمود و هر حلال و حرام یا حد و حکم و هر آنچه مسلمین تا قیامت بدان احتیاج دارند، حتی دیه خراش پوست (أرش الخدش) هم در آن موجود است.

۳) در احتجاج حضرت امیر علیه‌السلام با زندیق آمده است: کتابی کامل، مشتمل بر تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ آوردم و حتی حرفی مانند «ال» نیز از آن ساقط نشده بود، ولی مردم نپذیرفتند.

۴) در کافی با سند از جابر از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که: احدی غیر از اوصیا نمی‌تواند ادعا کند که همه قرآن از ظاهر و باطن نزد اوست.

۵) و با سند جابر از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که تمام قرآن را آنچنان که نازل شده جمع کرده، مگر دروغگو و قرآن را آن‌چنان که خدای تعالی نازل فرموده، احدی جز علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و امامان معصوم پس از او جمع نکرده است.

**پاسخ:** وجود مصحف علی علیه‌السلام مورد اتفاق علمای بزرگ است و می‌دانیم ترتیب سُوَر آن با قرآن موجود تفاوت‌هایی دارد و اینکه در آن اضافاتی وجود دارد. اما هیچ دلالتی وجود ندارد که آن اضافات جزء قرآن بوده است، بلکه آن اضافات به‌عنوان تفسیر یا تأویل یا شرح مراد الهی بوده است.

**توضیح** : این شبهه مبتنی بر آن است که تأویل و تنزیل در روایات را، به معنای جدیدی که در اصطلاح متأخرین حادث شده است درنظر بگیریم، در حالی که اصطلاحات مذکور در زمان صدور و در روایات اهل بیت معانی دیگری داشته‌اند.

- در دیدگاه متأخران، تنزیل به معنای آن چیزی است که به عنوان قرآن نازل شده است و تأویل شرح و بیان معانی لفظی است.
- در حالی که تأویل در لغت، مصدر باب تفعیل از ریشه «الاول» به معنای برگرداندن است و در معنای عاقبت و آنچه امر بدان باز می‌گردد، کاربرد دارد و در آیات قرآن نیز به همین معانی آمده است:

﴿وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ﴾ (یوسف/٦) ﴿نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ﴾ (یوسف/٣٦)


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

﴿هَـٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ﴾ (یوسف/۱۰۰)
﴿ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا﴾ (کهف/۸۲)

چه این رجوع و عاقبت برای همه از ظاهر لفظ عربی روشن باشد و چه مخفی باشد و فقط برای راسخان در علم قابل درک باشد.

نیز تنزیل در لغت مصدر باب تفعیل و از ریشه «نزول» است و «در آنچه نازل شده است» استعمال می‌شود و در این اطلاق کاربرد زیادی در قرآن دارد. از جمله در سوره واقعه می‌فرماید: ﴿تنزیل من رب العالمین﴾ (واقعه/۸۲)

بنا به آنچه گذشت، لازم نیست هر آنچه که به عنوان وحی از طرف خدا نازل شده باشد، لزوماً قرآن باشد. از روایات استفاده می‌شود که مصحف علی علیه‌السلام مشتمل بر زیادات تنزیلی یا تأویلی بوده است و روایات دلالتی ندارد که خود این زیادات از قرآن بوده است. بدین سبب آنچه در بعضی از روایات مثلا به عنوان ذکر نام منافقین، در مصحف علی اشاره شده است، بدیهی است که به عنوان تفسیر است و دلایل سابقی که بر عدم تحریف به نقصان در قرآن برشمردیم بر آن دلالت دارد. باید به این مطلب، سیره رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در تالیف قلوب منافقین و پنهان کردن آنچه از نفاق ایشان می‌دانست را نیز اضافه کنیم که اینها ذکر نام منافقان را در قرآن ناممکن می‌سازد. گرچه ایشان منافقین را به بعضی اصحاب خاص مانند حضرت امیر علیه‌السلام معرفی نمود و حضرت نیز نام آنها را در مصحف خود نوشت.

**شبهه سوم: روایات متواتر از اهل بیت علیهم‌السلام بر تحریف قرآن دلالت دارد**

**پاسخ:** در این روایات، دلالتی به تحریف، در معنای مورد تنازع بین مسلمین نیست. بسیاری از این روایات که دارای ضعف سند هستند، همگی از کتاب احمد بن محمّد بن سیاری نقل شده‌اند که علمای رجال بر فساد مذهب او اتفاق نظر دارند و او معتقد به تناسخ بوده است و برخی دیگر از روایات از علی بن احمد کوفی نقل شده است که علمای رجال او را کذاب و فاسد المذهب نامیده‌اند.

البته کثرت این روایات موجب قطع به صدور بعضی از آنها از معصوم می‌شود، به ویژه مواردی که از طریق معتبر نقل شده‌اند و بدین سبب ما در خصوص این روایات به بررسی سندی نمی‌پردازیم. در بررسی مدالیل این روایات با توجه به آنکه مفاد آنها یکی نیست، نخست به طبقه‌بندی و سپس به شرح هر طبقه می‌پردازیم:

## تقسیم‌بندی مضامین روایات تحریف

**روایات گروه اول: روایاتی که در عنوان آن، کلمه تحریف آمده و تعداد آن به ۲۰ مورد می‌رسد، از موارد اصلی آنها:**

۱. علی بن ابراهیم از ابی ذر: وقتی آیه ﴿یوم تبیض ... ﴾ نازل شد، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: امتّم در قیامت با پنج پرچم نزد من می‌آیند. از آنها سوال می‌شود که با ثقلین چه کردید؟ گروه اول می‌گویند: ثقل اکبر را تحریف کردیم و آن را پشت سر انداختیم و با ثقل اصغر دشمنی کردیم و به او غضب کردیم و ظلم کردیم. گروه دوم می‌گویند: ثقل اکبر را تحریف کردیم و پاره پاره کردیم و با آن مخالفت کردیم و با ثقل اصغر، دشمنی کرده و با آنها جنگیدیم ...

۲. سید بن طاووس و محدث جزائری از حسن بن الحسن سامری در حدیثی طولانی نقل می‌کنند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به حذیفه فرمود: او (هتک حرمت کننده به حرم الهی) مردم را گمراه می‌کند و کتاب خدا را تحریف می‌کند.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

۳. سعد بن عبداللّه قمی از جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند: حضرت رسول در منا مردم را خواند و فرمود: ای مردم من دو چیز گرانبها در بین شما می‌گذارم، اگر به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم. سپس امام باقر علیه‌السلام فرمود: ولی مردم کتاب خدا را تحریف کردند و کعبه را ویران و عترت را کشتند و تمام امانات الهی را پشت سر انداختند و از آنها تبری جستند.

٤. شیخ صدوق در کتاب خصال به نقل از جابر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایتی را نقل می‌کند: در قیامت سه چیز با شکایت می‌آیند: قرآن و مسجد و عترت. قرآن می‌گوید: خدایا مرا تحریف و پاره پاره کردند. مسجد می‌گوید: خدایا مرا تعطیل و ضایع کردند. عترت می‌گوید: خدایا ما را کشتند و طرد کردند و پراکنده ساختند.

٥. کلینی و صدوق از علی بن سوید، گفت: محضر موسی بن جعفر علیه‌السلام در حالی که در زندان بود، نامه نوشتم و حضرت جواب دادند و در کلامشان فرمودند: کتاب خدا نزد این مردم امانت بود، ولی آنان خیانت کردند و تحریف و تبدیل نمودند.

٦. ابن شهرآشوب از عبداللّه در نقل بخشی از خطبه امام حسین علیه‌السلام در عاشورا: انّما أنتم من طواغیت الأمه و شذاذ الاحزاب و نفثه الشیطان و عصبه الآثام و محرفی الکتاب.

٧. ابن قولویه در کامل الزیارات از حسن بن عطیه از امام صادق علیه‌السلام: چون وارد حرم امام حسین علیه‌السلام شدی بگو: اللّهم العن الذین کذبوا رسلک و هدّموا کعبتک و حرّفوا کتابک.

٨. حجال از قطبه بن میمون از عبدالاعلی نقل می‌کند: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: اصحاب العربیه یحرفون کلام اللّه عن مواضعه. (ادیبان و زبان‌دانان ادبیات عرب، کتاب خدا را از جایگاه خود تحریف کردند)

**معنای صحیح روایات گروه اول:** ظاهر روایات اخیر، تفسیر تحریف به اختلاف قاریان و اجتهاد ایشان در قرائات است که در عین حفظ جوهر و اصل قرآن واقع شده است و ما در ابتدای بحث تحریف اعلام کردیم که تحریف در این معنا بی‌شک در قرآن واقع شده است و حق این است که قرائات هفت‌گانه تواتر ندارند و پذیرش تواتر قرائات مستلزم پذیرش تحریف است.

درباره سایر روایات این گروه، روشن است که در اینها مراد از تحریف، حمل آیات بر غیر معانی آنهاست که مستلزم انکار برتری اهل بیت علیهم‌السلام و دشمنی و قتل ایشان است که نسبت تحریف به قاتلان حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در این معنا صراحت دارد.

روایت کافی از امام باقر در ابتدای بحث، که شکی در وقوع آن نیست، خارج از محل نزاع است. اگر چنین تحریفی واقع نمی‌شد، حقوق عترت علیهم‌السلام پیوسته محفوظ بود و حرمت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله رعایت می‌شد و کار به آنجایی که رسید، نمی‌رسید.

**گروه دوم: روایات بسیاری که دلالت دارند در بعضی آیات نام امامان آمده بوده است:**

١. روایت کافی از محمّد بن فضیل از ابالحسن علیه‌السلام: ولایة علی علیه‌السلام مکتوبةٌ فی جمیع صحف الانبیاء و لن یبعث اللّه رسولاً إلّا بنبوة محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصیة علی علیه‌السلام.

٢. عیاشی از امام صادق علیه‌السلام: لو قرِئَ القرآن کما أُنزل لَألُفینا مُسَمّین: اگر قرآن همانطور که نازل شده بود، خوانده می‌شد، ما را با اسم و نشان در آن می‌یافتید.

٣. روایت کافی و تفسیر عیاشی از امام باقر علیه‌السلام و کنزالفوائد از ابن عباس و تفسیر فرات بن ابراهیم از اصبغ بن نباته: حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: نزل القرآن اَربعة اَرباعٍ. ربعٌ فینا و ربعٌ فی عدوّنا و ربعٌ سنن و اَمثال و ربعٌ فرائض و احکام و لنا کرائم القرآن: قرآن بر چهار بخش نازل شده است: یک چهارم آن درباره ما، یک چهارم آن درباره دشمنان ما، یک چهارم آن درباره سنن و امثال و یک چهارم آن در فرایض و احکام است...


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

۴. کافی از امام باقر عليه‌السلام: نزل جبرئیل بهذه الآیة علی محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله: «وَإِنْ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا ـ في علی ـ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ» (بقره/۲۳)

**پاسخ به استدلال گروه دوم از روایات:** پیش‌تر روشن شد که برخی از تنزیل‌ها از نوع تفسیر قرآن بوده است و از خود قرآن نیست، از این رو روایات ذکر نام ائمه را در قرآن باید به تنزیل تفسیری حمل کرد و در غیر اینصورت باید این روایات را به دلیل مخالفت با کتاب و سنت و دلایل محکم عدم تحریف دور انداخت و به دیوار زد.

اگر نام حضرت امیر عليه‌السلام به صراحت در قرآن آمده بود چه نیازی به غدیر بود؟!از جمله مواردی که به عدم وجود نام حضرت امیر عليه‌السلام در قرآن دلالت دارد، حدیث غدیر است که صراحت دارد که نصب حضرت بعد از تاکیدات بر آن و وعده حفظ و عصمت از مردم انجام شده است، در حالی‌که اگر نام ایشان در قرآن آمده بود، این نصب و آماده‌سازی اجتماع عظیم مسلمین و ترس پیامبر بر آن، معنا نداشت.

صحت حدیث غدیر موجب حکم به کذب روایاتی است که مدعی ذکر اسامی ائمه عليهم‌السلام در قرآن هستند و بخصوص که حدیث غدیر در حجه الوداع و در اواخر حیات حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و نزول تقریبا تمامی قرآن و گسترش آن در میان مسلمین واقع شده است و اگر نام حضرت امیر عليه‌السلام به صراحت در قرآن ذکر شده بود، چنین تکلفی لازم نبود. ضمن آنکه روایت صحیحه ابی‌بصیر در کافی با چنین برداشتی در تعارض است: سألت أبا عبد اللّه علیه‌السلام عن قول اللّه تعالی: (وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ) (نساء/۵۹). قال: فقال نزلت في علي بن أبي طالب والحسن والحسين (ع) فقلت له: إن الناس يقولون فما له لم يسم عليا وأهل بيته في كتاب اللّه؟ قال علیه‌السلام: فقولوا لهم: إن رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم نزلت علیه الصلاة ولم یسمّ اللّه لهم ثلاثا، ولا أربعا، حتی كان رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم هو الذی فسر لهم ذلك ...

این صحیحه بر تمامی روایات این گروه حاکم و مفسر آنهاست.

چه اینکه افرادی که از بیعت با ابوبکر تخلف کردند، هیچ‌یک به نام حضرت امیر عليه‌السلام در قرآن استدلال نکردند در حالی که این امر می‌توانست بهترین و واضح‌ترین دلیل باشد.

**گروه سوم: روایات که دلالت بر تحریف به زیادت و نقصان و تغییر کلمات و جابجایی آنها، بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارند:**

۱. علی بن ابراهیم قمی از حریز از امام صادق عليه‌السلام ذیل سوره حمد آمده است که به این صورت بوده: صراط من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین.

۲. عیاشی از هشام بن سالم: از امام صادق عليه‌السلام درباره آیه «إِنَّ اللهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ» (آل‌عمران/۳۳) سوال کردم، فرمودند: در اصل «آل ابراهیم و آل محمّد علی العالمین» بوده است پس اسامی را جابجا کردند و به جای آل محمّد، آل عمران گذاشتند.

**پاسخ:** فارغ از ضعف سندی، دچار تعارض با قرآن و سنت و اجماع مسلمین است که این اجماع در عدم زیادت در قرآن ولو در یک حرف، حتی عقیده قائلین به تحریف نیز هست. علمای بسیاری نیز در عدم زیادت در قرآن ادعای اجماع کرده‌اند از جمله شیخ مفید، شیخ طوسی، شیخ بهایی.


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.

**گروه چهارم : روایاتی که دلالت بر تحریف قرآن به کم کردن دارند**

**پاسخ:** باید به همان معنای زیادت در مصحف امیرالمومنین علیه‌السلام حمل شود به این معنا که آنها وحی تنزیلی غیر قرآنی هستند. در غیر اینصورت روایات را باید به دور انداخت.

محقق کلباسی می‌گوید: روایاتی که بر تحریف قرآن دلالت دارند، مخالف اجماع امت اسلامی است، جز افراد اندکی که قابل اعتنا نیستند. وجود نقصان و تحریف در قرآن اصل و اساسی ندارد و اگر واقعیت داشت، طبعاً مشهور می‌شد، زیرا اتفاقات مهم شهرت پیدا می‌کنند و این امر از بزرگترین و بلکه خود، بزرگترین حادثه مهم است.

محقق بغدادی شارح وافیه به این مطلب تصریح کرده و آن را از محقق کرکی که در این زمینه کتاب مستقلی تصنیف کرده است، نقل کرده و می‌گوید: آن روایاتی که دلالت بر نقصان در قرآن دارد، یا باید تأویل کنیم و یا دور بیاندازیم. زیرا حدیثی که برخلاف کتاب، سنت متواتر و اجماع است و تأویل آن ممکن نباشد و هیچ‌گونه محملی نداشته باشد باید آن را دور انداخت.

آیت‌اللّه خویی می‌گوید: محقق کرکی با این کلام به سخنی که ما پیش از این گفتیم، اشاره دارد که روایات متواتر دلالت دارند که روایات مخالف قرآن باید دور انداخته شود، برخی از این روایات عبارتند از:

۱. شیخ صدوق از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه. اِنّ علی کل حقٍ حقیقة و علی کل صوابٍ نوراً. فما وافق کتاب اللّه فخذوه و ما خالف کتاب اللّه فدعوه.

۲. قطب راوندی با سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:

إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاَعرضوهما علی کتاب اللّه. فما وافق کتاب اللّه فخذوه و ما خالف کتاب اللّه فردّوه.

**شبهه چهارم: پیرامون تحریف قرآن شبهه دیگری نیز مطرح است که چگونگی جمع‌آوری و تدوین قرآن، مستلزم وقوع تحریف در آن است. برای رفع و بطلان این شبهه، در درس آینده به تشریح چگونگی جمع‌آوری قرآن می‌پردازیم.**


هرگونه کپی برداری شرعاً و قانوناً مجاز نیست.